



## چرا طیب؟

۱. در کربلا گروه‌های مختلف در صف حق وجود دارد. از نظر سنی می‌توان طفل شیرخواره تا نوجوان، جوان و پیرمرد کهنسال را در آن صحرا یافت. از حیث طبقاتی در میان صفوف مجاهدان کربلا از غلام سیاه تا شیخ قبیله و سالار قوم، مشاهده می‌شود. از جهت اعتقادی هم، از امام معصوم و شیعیان خالص تا چهره‌هایی همچون وهب بن عبدالله (مسیحی تازه‌مسلمان) و زهیر بن قین (طرفدار عثمان) حضور دارند که هر دو با عنایات حسینی راه نجات را یافته و به صف پاکان و شهیدان پیوسته‌اند.

هر یک از این تیپها یک گروه اجتماعی را نمایندگی می‌کند تا همه انسان‌ها در طول تاریخ بتوانند جایگاه خویش را در آن واقعه بیابند و در معرکه عصر خود، با همذات پنداری میان واقعه کربلا و حوادث زمانه خویش، جایگاه خود را در آن یافته و به صف پاکان و شهیدان پیوسته‌اند.

۲. اما نقشه «کلان و جامع» کربلا ناقص بود اگر در آن، حر بن یزید ریاحی وجود نداشت. او که در صف یزیدیان بود ابتدا راه را بر امام بست و امکان بازگشت را از ایشان سلب کرد. او که در درون خود به جدالی سخت مشغول بود، وقتی در برابر امام قرار گرفت، آفتاب حقیقت بر قلب او تابید و راه را یافت و به لشکر حق پیوست و جزء نخستین کسانی بود که در کربلا به شرف شهادت نائل آمد. در صحنه کربلا اگر حر حضور نداشت، همه انسان‌های گناهکار - اما در گوهر، شریف و جوانمرد - در طول تاریخ و عرض جغرافیا، راه فلاح و نجاتی برای خویش نمی‌یافتند. حر ریاحی الگویی برای همه عیاران و جوانمردان پس از خود شد.

۳. اگر حر نبود، ستارخان و تمامی لوطیان جوانمرد ایرانی در نهضت مشروطه با چه الگو و نمادی به میدان مبارزه با ظلم، گام می‌گذارند؟ آنان با تاسی به این سمبل شایسته، خویششان را به کام حوادث انداختند و با فداکاری و ایثار فراوان، نقش موثری در پیروزی نهضت داشتند. هر چند طرارانیه که رهبری نهضت را تصاحب کرده بودند - در بامداد پیروزی، شیخ فضل‌الله نوری را به دار آویختند و اندکی بعد، ستارخان را نیز با جفای فراوان، به گوشه انزوا راندند.

۴. در قیام ۱۵ خرداد نیز عیاران و لوطیان (با لمپنها اشتباه نشود)، نقش برجسته‌ای برعهده داشتند. در جریان آن نهضت که از قضا با عاشورای حسینی نیز مقارن افتاده بود، طیب حاج رضایی و یارانش به دفاع از سلاله سالار شهیدان (امام خمینی) رویاروی دستگاه حاکم قرار گرفتند. در جریان مبارزات مردم در محرم سال ۴۲ او با نصب تصاویر امام بر علامت‌های هیات خویش، مبارزات را شور و نشوری مضاعف بخشید و به اعتراض ساواک و شهربانی برای برداشتن عکس‌ها و وضعی ننهاد. در همین دوران، او با اعزام یاران خویش به مسجد حاج ابوالفتح، در برابر اراذل و اوباشی که شعبان جعفری (لوطی ناصالح) به فرمان رژیم برای سرکوب عزاداران و تظاهرکنندگان فرستاده بود، صف‌آرایی کرد و آنها را مجبور به فرار ساخت و به این ترتیب با حضور بموقع و مردانه خویش، جلوی یک خونریزی گسترده را گرفت.

اما بیت‌الغزل مبارزه طیب، مقاومت شگرف وی پس از ۱۵ خرداد بود. او به خواست نامشروع رژیم برای اعتراف دروغین و ساختگی برای منسوب ساختن نهضت و امام به کانون‌های قدرت خارجی و وضعی ننهاد و شکنجه‌ها را به جان خرید، اما خود را با فرزند زهرا درگیر نداشت و مردانه، به پیشواز شهادت رفت.

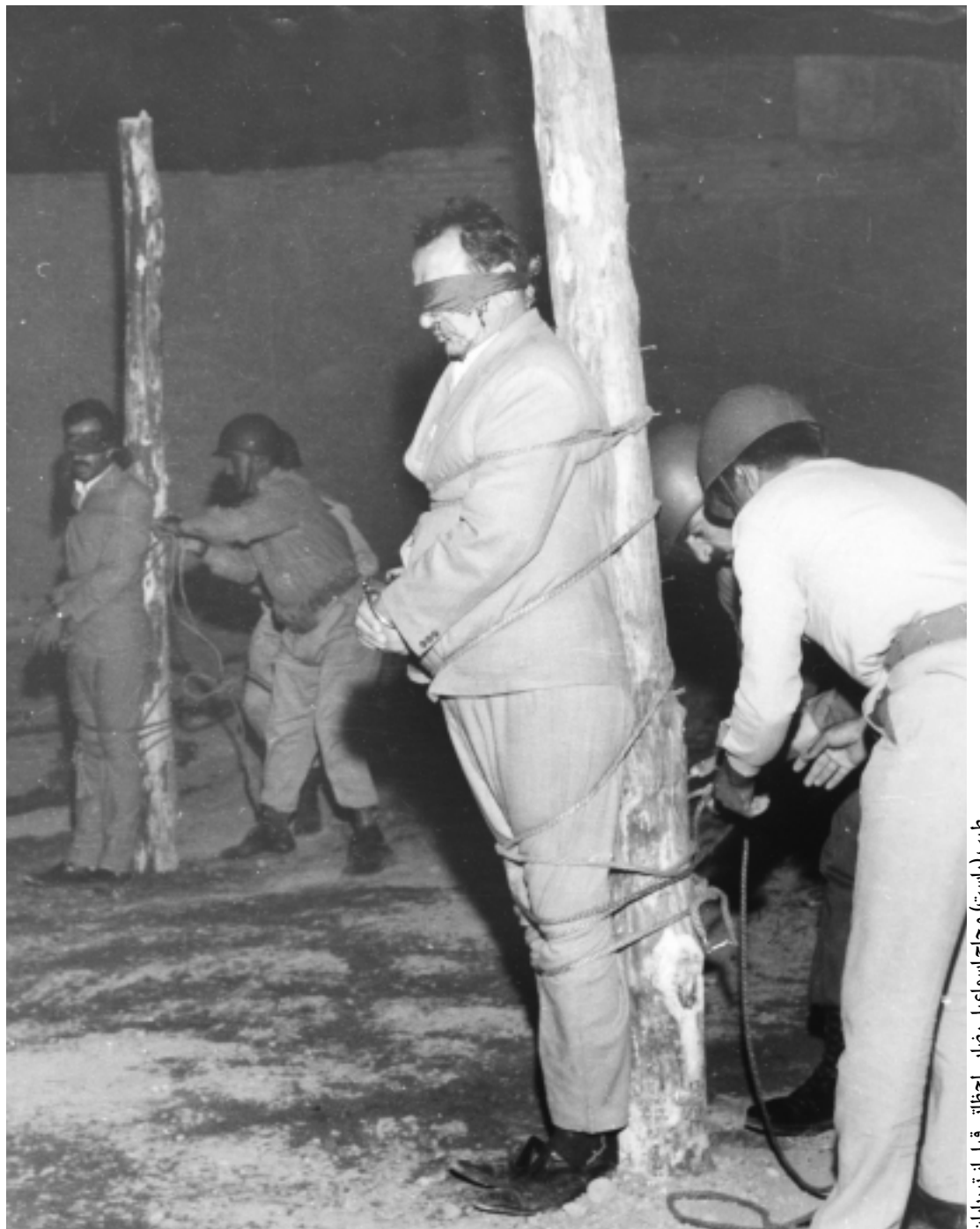
در این شماره از ایام، با بازخوانی پرونده طیب و یارانش، می‌کوشیم تا به این فرهنگ «حر» ساز و «شهید» پرور، نقی بزیم.

www.jamejamonline.ir  
شماره ۱۷ آبان ۱۳۸۶ صفحه ۱۶

چراغ حقیقت

شاپه: ISSN 1735-3785  
کلید عنوان: Ayyām (Tihrān)

- بار دیگر حر
- ای خدا پاکم کن، خاکم کن! / طلیعه ۲ و ۳
- کسی غیر از شاه مرا نمی‌کشد! / گفتگو با بیژن حاج رضایی / ۴
- عیاران در خدمت مردم / خاطرات حسین شاه حسینی از ... / ۵
- سرکوبگر قیام ملت / نقش‌ها / ۶
- جنگ و گریز / عکاس باشی / ۸
- تیر غیب / پرسه / ۱۰
- تکیه طیب، یکی از کانون‌های مبارزه / نهانخانه / ۱۱
- صدای سخن عشق... / بازتاب / ۱۲
- دلایل قوی باید و معنوی...! / در حاشیه / ۱۳
- پاسخ منطقی بدهید! / نقد ستان / ۱۴
- میانه روها و مراغه روها / ایستگاه آخر / ۱۶



طیب (راست) و حاج اسماعیل رضایی لحظاتی قبل از تیرباران



فاطمه معزی

**قیام ۱۵ خرداد لرزه بر پیکره سست نظام شاهنشاهی افکنده بود ولی هنوز رژیم آن چنان از درون نبوسیده بود که از جای کنده شود. دلهره احتمال مجدد این حرکت حکومتگران را واداشت تا با اقداماتی تند مسئله را برای خود حل کنند. تا مبدا که این طوفان روزی آنان را از جای برکند. حاصل این اقدام اعدام مردانی بود که تنها به دنبال حق بودند. حاج اسماعیل رضایی و طیب حاج رضایی از کسانی بودند که در ۱۱ آبان ۱۳۴۲ به جرم «تحریک مردم به قتل و غارت و اغتشاش» در روز ۱۵ خرداد در میدان تیر عشرت آباد تیرباران شدند.**

طیب حاج رضایی فرزند حسینعلی بارفروش در سال ۱۲۸۰ در تهران متولد شد. او تاکلاس ششم ابتدایی تحصیلات خود را ادامه داد. پس از آن به میدان میوه و تره بار وارد شد. چندی شاگردی کرد و بعد خود صاحب غرفه و در میدان امین‌السلطان صاحب نام شد. دوره جوانی وی در این فضا گذشت. در جریان کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد هم از جمله کسانی بود که همسوی رژیم بودند اما گذشت زمان نشان داد که طیب در جایی با دیگران تفاوت دارد. پس از کودتا امتیاز واردات موز به او واگذار شد.

در جریان تولد ولیعهد شاه، طیب خیابان را آذین بست و با شهرداری درگیر شد که چرا در محل وی برای حفاظت از خانواده سلطنتی از نیروی نظامی استفاده شده است ولی با تمام این اوصاف او عاشق امام حسین بود و این نقطه تمایز او با دیگران به شمار می‌رفت. دسته‌ای که او در روزهای تاسوعا و عاشورا به راه می‌انداخت شهره عام و خاص بود و بر روی همین اصل یاران امام چون مهدی عراقی تصمیم گرفتند از وی برای مقابله با توطئه رژیم برای برهم زدن مراسم عزاداری استمداد جویند. خصوصاً که از چندی قبل، ساواک نیز احساس می‌کرد «طیب حاج رضایی تغییر لحن داده...»<sup>۱</sup> و همین امر موجب شد تا در سال ۱۳۴۱ امتیاز واردات موز از وی گرفته شود و به حسن کورهبز - از مخالفان طیب - داده شود.<sup>۲</sup>

یاران امام پیش از عاشورا از طریق برادر وی مسیح حاج رضایی با طیب ملاقات کردند و در این ملاقات از طیب قول همراهی در مراسم تاسوعا و عاشورای ۱۳۴۲ را گرفتند. طیب به آنان پاسخ مثبت داد و «همان جا دست کرد یک صد تومان داد به اصغر - پسرش - گفت می‌روی عکس حاج آقا (امام خمینی) را می‌خری می‌بری تو تکیه به علامت‌ها می‌زنی»<sup>۳</sup>

دسته‌های عزادار در روز عاشورا در حالی که شعرهایی در حمایت از امام خمینی سر می‌دادند در مدرسه حاج ابوالفتح جمع شدند و شعبان بی‌مخ به همراه گروه خود مامور شد تا آنها را در این مکان سرکوب و مرعوب کند. اما این حرکت ناکام ماند و با ورود اعضای گروه شعبان به میان جمعیت عزادار، هدایت‌کنندگان تظاهرات از طیب امداد جستند و طیب بلافاصله آدم‌های خود را به این مدرسه اعزام کرد و با این اقدام، ارادل و اوباش شعبان جعفری مدرسه را ترک کردند. اقدام طیب در حالی صورت می‌گرفت که عوامل سرکوب‌گر رژیم در فروردین همان سال در جریان حمله به مدرسه فیضیه و سرکوب طرفداران امام دست یاری به سوی او و گروهش دراز کرده بودند. اما «خرده حساب»هایی<sup>۴</sup> که طیب با دست‌اندرکاران رژیم چون نصیری پیدا کرده بود اندک‌اندک باعث جدایی او از دستگاه شد و به این نتیجه رسید که «شتری را که بردند بالا باید بیمارم پایین»<sup>۵</sup>.

در روز ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ پس از واقعه مدرسه حاج

مجدداً قیمت‌ها را بالا می‌برد، زیرا همه از او می‌ترسند و جرات حرف زدن را ندارند و برای بودن [او] در زندان عده زیادی دعا می‌نمایند»<sup>۱۱</sup>

حاج اسماعیل رضایی یکی دیگر از میدان‌دارانی بود که به دنبال قیام ۱۵ خرداد دو ماه بعد از بارفروشان دستگیر شد. تفاوت وی با طیب در این بود که او سابقه حضور در نهضت مذهبی را پیش از این داشت و هرگز گرد شاه نگشته بود. او از مقلدان امام خمینی بود و در ضمن با طیب نیز سابقه دوستی دیرین داشت. از اقدامات وی سازماندهی هیئت‌ها و دسته‌جات عزاداری در میدان، ساختن چند مسجد، پخش اعلامیه‌های امام و رسیدگی به خانواده‌های بی‌سرپرست و مقابله فرهنگی با بهائیان بود.<sup>۱۲</sup> در سالهای پیش از این او را در جریان شکستن تلویزیون‌های قهوه‌خانه‌ها دستگیر کردند. یکی از یاران وی نقل می‌کند: «حاج اسماعیل روی پای خودش بند نبود می‌گفت هرچه بخواهید پول می‌دهم مرا بیرون بیاورید تا بروم... علت درخواست وی این بود که خرج بی‌ضاعت‌های جنوب شهر به ویژه خیابان خراسان را می‌داد. او که در زندان بود آنها گرسنه می‌ماندند»<sup>۱۳</sup>

سرلشکر نعمت‌الله نصیری فرماندار نظامی تهران که کینه‌ای دیرین نسبت به طیب داشت پس از دستگیری او خواست تا اعتراف کند که مبلغ زیادی پول از امام دریافت کرده تا این پول را بین بارفروشان توزیع کند و آنها را به خیابانها بکشاند و این گونه قیام ۱۵ خرداد را از یک قیام مذهبی به آشوبی بی‌پایه با رهبری ارادل و اوباش تبدیل کند. طیب در بازجویی‌های اولیه خود هر گونه همراهی با قیام‌کنندگان را تکذیب کرد و بر شاه دوستی خود تأکید و اصرار داشت اما عوامل ساواک می‌دانستند که او در این مورد حقیقت را پنهان می‌کند. در یکی از بازجویی‌ها بازجو از وی سوال کرد: «آقای طیب خوب توجه بفرمایید چنانچه شما حقایقی را بدانید و نگویید به زبان شما است زیرا سایر متهمین که دستگیر شده‌اند من جمله آقای ارباب زین‌العابدین اظهار نمودند که شایع است و شنیده که شما از یک مرجع وجوه‌هایی دریافت کرده‌اید که مستقیم یا غیرمستقیم تا در روز اخلاص گری و قیام ۱۵ خرداد با عاملین اصلی و محرکین واقعی همکاری نمایید بهتر است حقایق را اظهار نمایید که این مطالب بیش از پیش به زبان شما تمام نشود. و طیب پاسخ داد: من آدمی هستم... روزی دو هزار تومان درآمد دارم روزی ۵۰۰ تومان اجاره ملک می‌گیرم خدا یکی شاه یکی

هر که هرچه می‌گوید دروغ می‌گوید»<sup>۱۴</sup> او تحت شکنجه‌های فراوان قرار گرفت تا به این کذب اقرار کند اما مقاومت کرد و رژیم نتوانست تحت هیچ شرایطی طیب را وادار به این اقرار ساختگی کند. در زندان، شبانه زندانیان را تحریک کردند و آنها با شعرهایی مانند «مرگ بر طیب خون آشام»<sup>۱۵</sup> بر سر وی ریختند و او را مورد ضرب و شتم قرار دادند و برخی از بازداشت شدگان را به اعتراف علیه طیب واداشتند تا وانمود سازند این طیب بوده است که «باجه‌های بلیط فروشی را غارت و سنگ و چوب وسیله خود و اعوان و انصارش سر و صورت مردم و پلیس می‌زد و او است که سب تمام آدم‌کشی‌ها و اخلاص گری‌ها شد»<sup>۱۶</sup>.

در بیرون از زندان شاهی اما جریان به شکلی دیگر بود و صحبت از این بود که طیب حاضر نشده نامی از امام به میان آورد و ساواک گزارش‌هایی از اقدامات طرفداران طیب تهیه کرده که نشانگر نگرانی این سازمان از تعداد طرفداران وی بود.<sup>۱۷</sup> از سوی دیگر، زمانی که حکم اعدام طیب صادر شد هواداران وی رو به آیت‌الله بهبهانی آوردند و از وی خواستند تا به واسطه امام جمعه از شاه بخواهد که این اقدام را مانع شود و آیت‌الله بهبهانی نیز پذیرفت اما امام جمعه اقدامی در این مورد انجام نداد.<sup>۱۸</sup>

زمانی که حکم اعدام طیب اعلام شد خانواده او کوشیدند راهی برای نجات وی بیابند و ابتدا با نوشتن نامه‌ای به محمدرضایپهلوی از وی تقاضای عفو کردند. هوادارانش نیز با نگارش نامه‌هایی برای نجات وی اقدام کردند اما هیچ یک از این اقدامات نتیجه نداشت. حتی سیاستمدانی چون عباس مسعودی برای اجرا نشدن این حکم واسطه شدند اما رژیم پهلوی تصمیم خود را گرفته بود و قصد داشت تا با اعدام این دو مرد جلوی حرکت‌های بعدی مخالفان را بگیرد. شکستن هیبت طیب کاری آسان نبود و با اعدام وی حکومت نشان می‌داد که توانایی سرکوب هر مخالفی را خواهد داشت حتی اگر این مخالف، خود روزگاری در کنار رژیم بوده است و دستگاه به وی بدهی بسیار دارد. خانواده‌های طیب و حاج اسماعیل رضایی برای نجات این دو به دیدار امام شتافتند.

حاج اسماعیل رضایی در مرداد ۱۳۴۲ دو ماه بعد از طیب دستگیر شد و او نیز حاضر به پذیرش این دروغ که از حضرت امام برای به راه انداختن این قیام پول دریافت کرده است، نشد. دادستان در دادخواستی که علیه این دو صادر کرد اعلام کرد که طیب متهم ردیف اول از حاج

## بازخوانی پرونده حضور عیاران در نهضت امام





## چگونه روضه عاشورا، مرحوم طیب را عوض کرد؟!

# ای خدا پاکم کن، خاکم کن!



حاج اسماعیل رضایی

را به دست گرفت و در حالی که باد موهای سپید او را پریشان کرده بود پرچم را به دوش گرفت و با قدمهای استوار به سوی کاخ پیش می‌رفت و پیوسته فریاد می‌زد: زنده باد فرانسه!

انقلابیون نیز وقتی که صلابت آن پیرمرد شیردل را دیدند، پشت سر او بدون توجه به تعداد تلفات با شور و هیجان زایدالوصفی قدم بر روی اجساد یاران خود گذاشته و با خشم پرسطوت و انتقام جویانه فریاد می‌زدند: «زنده باد آزادی!» به دروازه کاخهای پرشکوه و جلال ورسای رسیدند.

داستان که به اینجا رسید او را مخاطب قرار داده گفتیم: «طیب» دنیا را چه دیده‌ای؟ شاید روزی تو هم یکی از قهرمانان نهضت اسلامی ایران بشوی! بعد به اقتضای گفتگو، برای اینکه حال و هوایی پیدا کرده باشیم، آهسته آهسته این دو بیت را خواندم: غره مشو که مرکب مردان مرد را / در سنگلاخ بادیه بی‌ها بریده‌اند / نومید هم مباحش که زندان باده نوش / ناگه به یک ترانه به منزل رسیده‌اند چشمهای او برقی زد و سپس گفت: آیا فکر می‌کنی یک چنین روزی را ببینم و بعد بمیرم؟

این سؤال که حکایت از «تنبیه» او می‌کرد در من وجد و حالی به وجود آورد که وصف آن با قلم ناتوانی که دارم نه تنها امکان‌پذیر نیست بلکه محال و غیر ممکن است (بدرک و لایوصف). آنگاه گفتیم: تو داستان حُر بن یزید ریاحی را می‌دانی؟ گفت: یک چیزی شنیده‌ام، گفتیم «حر» نیز مردی بود مثل تو. او در کربلا در حالیکه زئرال ارتش یزید بود راه را بر امام بست و اردوی کوچک امام را محاصره نمود و بعد پشیمان شد و توبه کرد و سپس در رکاب امام جنگید تا کشته شد و حالا هر کس به زیارت حضرت امام حسین علیه السلام می‌رود مقید است «حر» را هم زیارت می‌کند. سخن که به اینجا رسید، ناگهان فکری در مغزم برق زد و گفتیم: آیا می‌دانی که معنای کلمه «حر» چیست؟ گفت: من که سواد ندارم، گفتیم «حر» یعنی آزاد و بعد با هیجان اضافه نموده گفتیم: اسم تو هم «طیب» است؛ می‌دانی معنای کلمه طیب چیست؟ گفت آری می‌دانم «طیب» یعنی آدم خوب! گفتم درست گفتی، اما یک معنای دیگر هم دارد. پرسید آن معنا چیست؟ گفتیم: «طیب» یعنی پاک.

گفتگو به اینجا رسیده بود که ناگهان بغضش تریکد و در حالی که بی‌اختیار مثل باران، اشک می‌ریخت. لیوانش را به زمین پرت کرد و پیوسته از من پرسید: یعنی پاکم؟! و بعد سر خود را به آسمان گرفت و گفت: ای خدا، آیا صدای مرا می‌شنوی؟ ای خدا، پاکم کن، خاکم کن.

صبح خونین ۱۵ خرداد ۴۲ بود. در دادگستری بودم که از طرف میدان ارک و جلو اداره رادیو، صدای همه‌همه و هیاهوی بسیار به گوش می‌رسید. کارمندان دادگستری از داخل اتاقها خیابان را نگاه می‌کردند و من نیز از پنجره اطاق رئیس کل دادگاههای شهرستان تهران خم شدم که ناگهان جمعیت انبوهی به نظرم رسید که به قصد تصرف اداره رادیو شعار می‌دهند و ضمن درگیری با مأموران انتظامی قدم به قدم جلو می‌روند. معلوم بود که تا چند لحظه دیگر اداره رادیو سقوط خواهد کرد. به سرعت از دادگستری خارج شدم. هنوز به ابتدای جمعیت نرسیده بودم که صدای رگبار مسلسل در سراسر میدان طنین انداخت. جمعیت مانند موج دریا عقب نشست. دقایق به سرعت می‌گذشت که ناگهان دیدم که نیروهای مسلح از کشته انقلابیون اسلامی پشته ساخته‌اند. آن روز انقلابیون اسلامی ایران شکست خوردند و فردای آن روز در شهر شایع شد که طیب را نیز دستگیر کرده‌اند.

من هنوز متن مدافعات طیب حاج رضایی را در دادگاه نظامی نخوانده‌ام. اما شنیدم که در آخرین دفاع گفته بود: «من در عمرم خیلی گناه کرده‌ام و از خیلی چیزها گذشته‌ام. اما قیام آیت الله خمینی یک قیام دینی است. اینجا دیگر نمی‌توانم گذشت کنم، چون از دینم نمی‌توانم بگذرم». و بعد شنیدم که گفته بود: من طیبم، ای خدا، پاکم کن، خاکم کن!

مرحوم کیا علی کیا، از فعالان سیاسی دهه ۲۰ - ۴۰ شمسی، و زخم دیدگان کودتای مرداد ۱۳۳۲ ماجرای از تحول مرحوم طیب حاج رضایی داشت که در اسفند ۱۳۵۷ آن را قلمی کرد. متن خاطره مذکور از این قرار است:

می‌گفت: تنها هستم، با من حرف بزن! دلم گرفته این کسانی که اطراف من جمع شده‌اند مرا نمی‌خواهند؛ عاشق شهرت و پول من هستند. از صبح می‌آمد و گاهی تا غروب در کافه رستوران (بارون) در چهارراه سید علی، اول خیابان خاتمه، به سر می‌برد. هروقت از آن طرف عبور می‌کردم، او را می‌دیدم که (مات زده) جلوی در کافه بارون ایستاده خیابان را نظاره می‌کند.

آن روز هم یکی از روزها بود که از آن طرف عبور می‌کردم. هنوز به چهار راه سید علی نرسیده بودم که حس کردم دست چپم در یک گازانبر گیر کرده است! با تعجب و حیرت نگاه کردم، دیدم او است که دست مرا سخت گرفته و فشار می‌دهد. او در حالی که بی‌نهایت ملتهب بود گفت: امروز ترا «ول» نمی‌کنم و بعد اضافه نمود و گفت: من دارم «دق» می‌کنم. آخر انصاف داشته باش. بیا یک قدری با هم حرف بزنیم.

وقتی که موج اشک را در چشمهای مردانه او دیدم، دلم سوخت و به او گفتم: تو که دم و دود داری، ساز و سوز داری، دوست و رفیق داری، پول هم که فراوان داری، دیگر چه می‌خواهی؟! تو به آنچه می‌خواستی رسیدی. بعضی از مردم آرزو دارند شاه شناس باشند؛ تو آن کسی هستی که شاه ترا می‌شناسد! پس از این گفتگوی کوتاه حال او بد بود، بدتر شد و گفت: اگر «چیزی» نمی‌خوری، بیا غذا بخور و بعد یک قدری به من فحش بده و برو! (تقریباً بیش از ۱۵ سال از آن روز گذشته و اکنون که آن خاطره به یاد آمده، زمام احساسات خود را از دست داده‌ام. هرچه می‌خواهم اندوه خود را مهار کنم قادر نیستم و بعید نیست که رابطه و ضابطه این نوشته در هم و مخلوط شود. زیرا هرچه آب می‌خورم تشنه‌تر می‌شوم. تمام وجودم داغ شده می‌خواهم گریه کنم و خیلی هم گریه کنم. آخر آن روز یک روز استثنایی و عجیب بود).

حال و هوای او باعث شد که من هم حال و هوا پیدا کنم. عاقبت تقاضای او را قبول کردم و به اتفاق پشت یک میز و در پناه یک «جرز» قرار گرفتیم. خوشبختانه آن روز صبح در کافه بارون، مشتری کم بود و ما توانستیم با یکدیگر درد دل کنیم. ابتدا گفتم: اگر می‌خواهی با هم حرف بزنیم باید قول بدهی تا من اینجا هستم «افراط» نکنی قبول کرد و سراپا گوش بود. زیرا او میل داشت من حرف بزنم و به عکس، من هم آن روز مایل بودم او درد دل خود را بگویم! عاقبت گفتم: تا بیمار درد خود را نگویم، طبیب چگونه می‌تواند نسخه داده و مریض را معالجه کند؟ باز موج اشک در چشمهای او جمع شد و در حالی که قیافه تضرع به خود گرفته بود گفت: تمام مردم تهران از حال و روز من آگاه هستند و تو که از همه بهتر، مرا می‌شناسی. من بد کردم و حالا نمی‌دانم چگونه باید جبران کنم؟

راست می‌گفت: بیوگرافی او را من می‌دانستم و از گذشته‌های او آگاه بودم. ولی فکر نمی‌کردم که او پشیمان شده باشد. ناگزیر، با احتیاط، داستانی را که اکنون خاطرم نیست کجا خوانده یا شنیده‌ام، به اقتضای مجلس برای او تعریف کردم و به او گفتم: انقلابیون فرانسه برای تصرف کاخ لویی شانزدهم وارد ورسای شده بودند، اما در همان ابتدا ضمن جنگ و گریز، پرچمدار «تیر» خورد و پرچم سرنگون گردید. کم مانده بود که انقلابیون عقب نشینی کنند. چون قدرت آتش مدافعین کاخ ورسای زیاد بود و از این طرف نیز پرچمدار انقلابیون در خون خود دست و پا می‌زد، ولی در همین لحظه بود که در آن افق تاریک روزنه‌امیدی باز شد. در کنار میدان ورسای، یک شراب فروشی بود و پیرمردی «پاتیل» پشت سرهم لیوانهای شراب را در خندق بلا سرازیر می‌کرد، که ناگهان متوجه شد که پرچمدار انقلابیون تیر خورده و در خون سرخ فام خود غلط می‌زند. آن پیرمرد در یک لحظه، که به تعبیر دیگری می‌توان آن لحظه را «آن» گفت. تصمیم گرفت و بلافاصله نیز تصمیم خود را به موقع اجرا گذاشت.

پیرمرد آخرین لیوان را سر کشید و با جست و خیزهای فوق‌العاده سریع به کنار جنازه در خون طپیده پرچمدار رسید. دقایق به سرعت می‌گذشت. هر لحظه ممکن بود سرنوشت انقلاب تغییر کند. جای مطالعه و تفکر زیاد نبود؛ باید تصمیم گرفت و اجرا کرد. آن پیرمرد نیز همین کار را کرد و بدون اینکه وقت را تلف کند خم شد و پرچم آغشته به خون و سرنگون شده

علی‌رغم میل رژیتم و ممانعت از برپایی مراسم عزاداری، مردم انقلابی به مناسبت شهادت این دو، در مساجد نماز میت خواندند و روحانیان نیز در منابر به تمجید از آنان پرداختند. در قم نیز مدرسه فیضیه یک روز را به این مناسبت تعطیل اعلام کرد.

در روز ۱۲ آبان مراسم ختم باشکوهی برای طیب در مسجد فروتن نزدیک منزل وی برگزار شد که سخنران این مجلس حجت‌الاسلام شیخ عباسعلی اسلامی بود و به ذکر مصیبت واقعه کربلا پرداخت و سپس به مردم و بازماندگان طیب و حاج اسماعیل رضایی تسلیت گفت در این میان یکی از عزاداران از مردم خواست تا دم بگیرند «ای برادر در کجا افتاده‌ای - در کجا جان داده‌ای»<sup>۱۳</sup> در هفتم شهادتشان هیاتهای مؤتلفه اسلامی اعلامیه‌ای صادر کرد که نشان می‌داد مبارزان از این اقدامات رژیتم، مرعوب نشده‌اند. در این اعلامیه به محاکمه و اعدام «دو فرزند شجاع و از جان گذشته ملت حقیقی ایران»<sup>۱۴</sup> پرداخت: «در سحرگاه شب سه دو تن از دلیرترین فرزندان ایران طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل رضایی که با تحمل سخت‌ترین شکنجه‌های طاقت فرسا و غیر انسانی حاضر نشده بودند نسبت‌های خلاف حقیقت سازمان امنیت را به روحانیت بپذیرند به جرم علاقه به دین زیر رگبار گلوله نوکران خون آشام اجنب جان سپردند اما نامشان زینت‌بخش صفحات تاریخ مبارزات ضد بیگانه گردید. در این هفته موج نفرت عظیمی همراه تاریخی‌ترین اندوه‌های عمومی از کشور ایران برخاست و متعاقب آن حوزه علمیه قم درس خود را تعطیل و برای شادی روح آن پاک مردان، مجلس تذکر ترتیب داد. اما در تهران حکومت دیکتاتوری با تمام ادعای ثبات سیاسی از ترس خشم و نفرت مردم از برقراری مجالس یادبود آن دو شهید راه انسانیت جلوگیری و بیش از پیش قلوب مردم را جریحه دار ساخت. مردم مسلمان ایران، با قلبی داغدار به بازماندگان این دو شهید تسلیت گفته و به خون پاکشان قسم یاد می‌کنند که در دفاع از حریم مقدس قرآن و قطع دست عمال بیگانه از پای ننشینند و مانند این دو مرد فداکار هرگز تسلیم اجنب و عمال او نگردند»<sup>۱۵</sup>

چنانکه مشهور است مرجع بزرگ جهان تشیع آیت‌الله العظمی آقای سیدمحسن حکیم که در جهان اسلام مقلدان فراوان داشت (و صدام او و خاندان او را یکی از بزرگترین موانع در راه خودکامگی‌های خویش می‌دید و لذا اقدام به نابودی آن خاندان کرد)، پس از شهادت طیب، مقرر فرمود که ۴۰ سال نماز و روزه استیجاری برای شهید مظلوم و بزرگوار طیب بگیرند.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. آزادمد، شهید حاج طیب رضایی به روایت اسناد سلاواک، تهران، مرکز بررسی اسناد ساواک، ۱۳۷۸، ص ۲۰.
۲. همان، ص ۵۵.
۳. ناگفته‌ها، خاطرات شهید حاج مهدی عراقی، به کوشش: محمود مقدسی، مسعود دهنشور و حمیدرضا شیرازی، تهران، رسا، ۱۳۷۰، ص ۱۷۶، ۴. همان، ۵. همان، ص ۱۸۸، ۶. همان، ۷. سینا میزبانی، طیب در گذر لوطی‌ها، تهران، مدیا، ۱۳۸۲، ۸. جمیل موحود خوبی، سرداران کوچک و بزرگ، تهران، میکائیل و اشجع، ۱۳۸۵، ص ۲۶۸، ۹. سید حمید روحانی، بررسی و تحلیلی از نهضت امام، ج ۴، ۴۸۴، ۱۰. طیب در گذر لوطی‌ها، پیشین، ص ۱۶۹، ۱۱. آزاد مرد، ص ۱۰۸، ۱۲. طیب در گذر لوطی‌ها، صص ۱۷۲-۱۷۱، ۱۳. خاطرات ۱۵ خرداد؛ بازار، به کوشش: علی باقری تهران، حوزه هنری، ۱۳۷۵، ص ۱۱۹، ۱۴. آزاد مرد، ص ۱۲۵، ۱۵. همان، ص ۱۱، ۱۶. همان، ص ۹۴، ۱۷. همان، ص ۱۳۸، ۱۸. همان، ص ۱۵۴، ۱۹. سرداران کوچک و بازار، پیشین، ص ۲۹۱، ۲۰. کیهان سال ۱۳۴۴، ص ۱۲، ۲۱. طیب در گذر لوطی‌ها، پیشین، ص ۱۸۲، ۲۲. آزاد مرد، ص ۱۹۳، ۲۳. همان، ص ۲۰۵، ۲۴. همان، ص ۲۰۶.

اسماعیل رضایی مبلغ ۱۰۰ هزار تومان دریافت، و آن را بین تعدادی از بافروشان توزیع کرده است. او در جلسات دادگاه اعلام کرد که این مبلغ از طریق عوامل مصری جمال عبدالناصر در اختیار حاج اسماعیل رضایی قرار گرفته است و این گونه نه تنها قیام را قیام ارادل و اوباش بلکه وابسته به بیگانه نیز معرفی کردند.

دادستان ارتش در این مورد توضیح داد که در رسیدگی به دفاتر حاج رضایی مشخص شده

## حاج اسماعیل رضایی یکی از میدان دارانی بود که به دنبال قیام ۱۵ خرداد دستگیر شد، او مقلد امام خمینی بود و سابقه حضور در نهضت را پیش از این داشت و هرگز گرد شاه نگشته بود

است که «او از حاجی علی نوری مبلغ چهار صد و سی هزار تومان دریافت کرده است البته این پول مربوط به پیش فروش هندوانه‌های گرگان بوده است لکن دادستان با سواستفاده از محتویات دفتر آن را مربوط می‌نماید به شخص بلقیس نامی از اهالی مصر که در فرودگاه مهرآباد دستگیر می‌شود او که به هنگام دستگیری مقداری ارز و پول خارجی به همراه داشته است در مصاحبه طرف خود را در ایران حاجی نوری معرفی می‌کند»<sup>۱۶</sup>، به ادعای دادستان این حاجی نوری همان حاجی اسماعیل رضایی است و او نیز پول مصری‌ها را به طیب داده است تا دسته‌های آشوبگر را در خیابان‌ها راه بیاورد. در ۲۶ مرداد ۱۳۴۲ سرانجام حکم متهمین واقعه ۱۵ خرداد پس از ۱۳ جلسه دادگاه اعلام شد طی این حکم از ۱۴ نفر متهم دو تن از آنان به اعدام محکوم شدند که این دو طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل رضایی بودند. گرچه متهمین فرجام خواستند اما حکم آنان برقرار ماند و در ساعت ۶ و ده دقیقه صبح گاه ۱۱ آبان ۱۳۴۲ طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل رضایی را در میدان تیر پادگان عشرت‌آباد با شلیک ۲۴ گلوله، تیرباران کردند.

روزنامه کیهان به تفصیل، تصاویری از اعدام آن دو را منتشر کرد و با جعل واقعیات، خبر داد که «طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل رضایی محکوم به تحریک مردم به قتل و غارت و اغتشاش در روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که منجر به قتل عده‌ای از مردم و وارد آمدن خسارات فراوان در پایتخت گردید در میدان تیر عشرت‌آباد تیرباران شدند»<sup>۱۷</sup>. این گزارش‌های خبری بر خلاف حدس سازمان امنیت تأثیر منفی داشت و بهانه‌ای به دست مخالفان داد تا یادآوری کنند که نزدیکی با حکومتگران نتیجه‌ای این گونه دارد.

طیب حاج رضایی پیش از شهادت، وصیتی تنظیم کرد و در آن پس از یاری طلبیدن از رسول خدا، محمد مصطفی و ائمه اطهار و اعلام مسلمانی، نوشت: «ثلث دارایی این جانب را اول سی هزار تومان سهم امام علیه‌السلام و سهم سادات بدهید. ده سال نماز و روزه بخیرید و من را در مکان شریف حضرت عبدالعظیم‌الحسنی دفن نمایند که فرمودند من زار عبدالعظیم بری کمن زار حسین بکربلا... شب‌های جمعه برای من دعای کمیل بخوانید. من خیلی مایل به دعای کمیل می‌باشم»<sup>۱۸</sup>



گفتگو: حسین نوری

بیژن، فرزند ارشد مرحوم طیب است که هنگام شهادت پدر ۱۲ سال داشته و بسیاری از وقایع منتهی به قتل پدر را به یاد دارد و از آن گذشته با خصوصیات اخلاقی وی نیز آشناست لذا برای مصاحبه پیرامون آن شهید سراغ او رفتیم که گزیده آن را می خوانید. ضمناً جستجوی ما برای یافتن خانواده مرحوم حاج اسماعیل رضایی نیز بی نتیجه ماند که امیدواریم بتوانیم با این عزیزان نیز گفتگویی داشته باشیم.

مختصری در مورد بیوگرافی پدرتان توضیح دهید. اسم ایشان طیب بود و سال ۱۲۹۰ در تهران به دنیا آمد. وی ۷ ساله بود که به مدرسه رفت و تا کلاس ششم ابتدایی تحصیل کرد.

در روایات داریم که اسامی افراد از آسمان می آید، حال بفرمایید که نام پدر شما چگونه برگزیده شد؟

گویا چند شب قبل از تولد پدرم، پدر بزرگم خوابی می بیند که در آن این طور برایشان تداومی می شود که این پسر می تواند راهگشا باشد و چراغ خانواده را روشن سازد و تاکید می شود که در انتخاب نام او حتما دقت بشود. آن موقعها رسم بود - و هنوز هم میان خانواده های مذهبی در جنوب و مرکز شهر رسم است - که برای انتخاب نام به قرآن مراجعه می کنند. در مورد ایشان نیز ضمن رجوع به قرآن، نام طیب را - که کمتر استعمال می شد - برمی گزینند.

پس از خاتمه تحصیل ابتدایی چه می کرد؟

به مدرسه نظام رفت و حدود ۲ سال در آنجا به تحصیل پرداخت اما چون تحت هیچ شرایطی با افراد زورگو نمی توانست دوستی و همکاری کند، مدرسه نظام را رها کرد و چند سال زندگیش با مشکل مواجه شد.

چطور به میدان راه پیدا کرد؟

با شخصی به نام ارباب زین العابدین تهرانی که در آن زمان مالک میدان تهران بود آشنا شد و از شروع این آشنایی، رفت و آمدهای نابجا را رها کرد و به کاسبی روی آورد و تا آخرین روز حیات در میدان به کاسبی پرداخت.

در میدان چه می کرد؟

آن موقع بار وقتی از درهای مختلف به میدان وارد می شد باید هنگام ورود به میزان حجم آن مبلغی را می پرداختند که به آن «در باغی» می گفتند. طیب ابتدا «در باغی گیر» بود و پس از ۶ ماه تا یک سال به تجارت روی آورد و خودش بارفروش شد و به شهرستانها رفت و با تمام ایران در ارتباط بود و نخستین کسی بود که موز را به ایران وارد کرد. ورود انواع پرتقال و نارنگی و سیب لبنان هم توسط ایشان انجام می شد.

ایشان چند فرزند داشتند؟

از همسر اول دو فرزند؛ یک دختر و یک پسر داشتند که هر دو به اتفاق مادرشان مرحوم شده اند و از همسر دوم، که مادر من باشد، نیز ۶ فرزند دارند.

فرزندان ایشان چه می کنند؟

من فرزند بزرگ هستم، چهار برادر و یک خواهر دارم که به ترتیب نامهایشان حسین، حسن، علی، محمد و طیب است. حسن مهندس ساختمان است و سابقاً برای شهرداری و وزارت راه کار می کرد ولی الان کار آزاد دارد. حسین هم دکترای کامپیوتر دارد و در امریکا تدریس می کند. علی فوق تخصص جراحی عروق قلب است و در امریکا زندگی می کند. محمد لیسانس دارد و در پمپ بنزین کار می کند. خواهرم طیب هم لیسانس ادبیات دارد و ایشان هم کار می کند.

ایشان چه خصوصیات اخلاقی برجسته ای داشتند؟

ویژگی های مختلفی داشتند که من بعضی از آنها را برمی شمارم: همیشه به من - که آن موقع ۱۲ - ۱۰ سال داشتم - یا با آقایانی که صحبت می کردند، می گفتند: من چند کار را نکرده ام و می دانم که از این ناحیه هیچ وقت بلای خاصی سرم نمی آید. یکی این که به ناموس نجیب هیچ خانواده ای نگاه نکردم و به دنبالشان راه نیفتادم. دیگر این که هیچ وقت دروغ نگفتم و همچنین دنبال مواد مخدر و سیگار و ... نرفتم.

از روحیات مذهبی او بگویید.

او برحسب شرایط آن روزگار بعضی اعمال خلاف را انجام می داد ولی ۳ ماه از سال به هیچ عنوان هیچ خلافی مرتکب نمی شد: ماههای محرم، صفر و رمضان. او از ۳ روز قبل از ماه رمضان به حمام می رفت و دهانش را آب می کشید و به اعتقاد خودش، خود را پاک و طاهر می ساخت تا بعد از عید فطر. این داستان در محرم و صفر هم تکرار می شد، چرا که عاشق این دو ماه بود.

برخورد ایشان با عناصر لمپن و لاتنها چگونه بود؟

او همیشه آنها را نصیحت می کرد. افراد شرور را نصیحت می کرد که دست از آن زندگی بردارند و حتما کاسب شوند. ایشان با لاتهایی که قمارخانه داشتند، درگیر شد تا آنها بساط خود را جمع کنند. حتی بعضی از آنها مفاسد زشت دیگری هم داشتند که طیب با آنها هم درگیر شد و جلوشان درآمد.

درگیری ایشان با رژیم چه ریشه ای داشت؟

ریشه تمام درگیری های او با نظام شاهنشاهی به دو مساله بازمی گشت، یکی درگیری با تیمسار نصیری (رئیس شهربانی کل کشور) و دیگری درگیری با بهائیان. در آن شرایط درگیری با تشکیلات بهائیت ادامه داشت و آنها که از موقعیت و نفوذ پدرم وحشت داشتند به همین دلیل حبیب ثابت صاحب کارخانه پیسی کولا که از سران بهائیت بود و خیلی هم خود را به شاه

خاطرات بیژن حاج رضایی از پدر

نزدیک می دانست سعی کرد به پدرم نزدیک شود و او را جذب کند لذا به او پیشنهاد کرد که دکتهای فروش پیسی را به شما واگذار می کنیم و بخشی از سود آن را به عزاداری های شما می پردازیم. طیب می گفت: اگر ذره ای از پول شما در عزاداری امام حسین بیاید، باید آن را آتش زد. و تحت هیچ شرایطی نمی پذیرفت و وقتی آنها از او ناامید شدند، به مخالفت آشکار روی آوردند.

چطوری؟

قبلاً بگویم که در آن موقع از فردای شام غریبان گوسفندها را از سراسر ایران برای هیات ما می فرستادند

طیب: من چند کار نکرده ام؛ یکی این که به ناموس نجیب هیچ خانواده ای نگاه نکردم دیگر این که هیچ وقت دروغ نگفتم و همچنین دنبال مواد مخدر و سیگار و ... نرفتم

و اینها مال امام حسین بودند و این گوسفندان در میدان بودند و پوست خربزه و هندوانه و... می خوردند تا پروار شوند برای محرم سال بعد.

در آن ایام شهردار تهران عوض شد و شخصی شهردار منطقه شد که گرایش هایی به بهائیت داشت یا از طریق بهائیان منصوب شده بود، روزی او به میدان آمد.

پدرم در کنار میدان آمد و آنجا را نظاره کرد و من

هم آنجا بودم. دیدم دو تا جیب به داخل میدان آمدند و آقایان از ماشین پیاده شدند و از چند نفر سوالاتی پرسیدند تا به پدرم رسیدند و با لحن بدی سوال کردند که گوسفندان مال چه کسی است؟ و سپس کمی با لحن بد صحبت کردند و درگیری پیش آمد و در عرض چند دقیقه ماشین ها را چپ کردند و آنها را آتش زدند و ایشان به میدانی ها گفتند که دست از کار بکشند که بلافاصله کار در میدان متوقف شد و همه به صورت تظاهرات به راه افتادیم. از میدان که بیرون آمدیم هنوز به میدان قیام نرسیده بودیم که میدانها یکی یکی تعطیل شد و جمعیتی ۱۵ هزار نفره پشت سر پدرم بود و علامت های متعدد و علامت های سبز امام حسین در دست مردم بود. جمعیت به سمت نخست وزیر به راه افتادند و هر لحظه بر تعداد آنها افزوده می شد تا به نخست وزیر رسیدند. بین ۵۰ تا ۱۰۰ هزار نفر شده بودند. در آن زمان اسدالله علم نخست وزیر بود. پدرم پیغام داد که می خواهد نخست وزیر را سریع ببیند. پیغام آمد که آقای طیب خان به داخل بروند. ایشان گفت تنها نمی آید و چند نفر از بزرگان را هم همراه خود می آورد. در این هنگام نخست وزیر آنها را به ناهار دعوت کرد و پدرم گفت: من نمی توانم ناهار بخورم در حالی که این جمعیت گرسنه است. در این هنگام تعداد زیادی کامیون ارتشی با غذا آمد و به تمام جمعیت غذا داد. آن وقت آنها شروع به مذاکره با نخست وزیر کردند. بعد از آن شهردار و رئیس کلانتری تغییر کردند. رژیم در اینجا فهمید که اوضاع خیلی خطرناک است. کسی که می تواند در کمتر از نیم ساعت ۵۰ تا ۱۰۰ هزار نفر را بسیج کند این برای رژیم بسیار خطرناک است. آن روز اگر پدرم جلودار جمعیت نبود، آنها هر چه سر راهشان بود، تخریب می کردند و همین برای دستگاه خطرناک بود. از آن پس برخورد با پدرم تغییر پیدا کرد، مثلاً او با افرادی دعوی عادی داشت ولی ناگهان در پرونده اش

طیب: کسی غیر از شاه مرا نمی کشد!

عکسهای پاره شده شاه را قرار می دادند و اینها پیامدهای برخورد با بهائیان بود و می خواستند پدرم را ناچار کنند که با آنها کنار بیاید.

پدر را به چه اتهامی اعدام کردند؟

وصله ای که برای او ساختند این بود که جمال عبدالناصر پول زیادی به یک عرب مصری داده و آن عرب پول را به ایران آورده و توسط حاج علی نوری آن را در اختیار حاج اسماعیل رضایی گذارده و او هم قسمتی از این پول را به پدرم داده و پدرم هم تقسیم کرده و وقایع ۱۵ خرداد را با این پول به وجود آورده است. در حالی که این گونه نبود. طی ۵ تا ۷ سال اخیر در تکیه ما مرحوم نهانندی در منبرهایش شاه را رسوا می کرد و هر چه که می توانست به رژیم می گفت در صورتی که ساواکی ها در مجلس بودند و بارها به ایشان هشدار می دادند ولی پدرم به آقای نهانندی می گفت: به سخنرانی ات ادامه بده.

رژیم از پدر چه می خواست؟

از پدرم خواسته بودند مقابل امام دربیاید، بگوید که امام به من پول داد و ما واقعه ۱۵ خرداد را ایجاد کردیم و اگر پدر این را می گفت آزاد می شد ولی او به این موضوع رضایت نداد و نمی توانست این کار را انجام دهد و با تمام شکنجه هایی که دید، این کار را نکرد و به همین دلیل هم اعدام شد.

برخورد مرحوم طیب با شخص شاه چگونه بود؟

یک خاطره برایتان می گویم تا همه چیز روشن شود. مادرم همیشه به پدرم می گفت: شما که سر به زیر از خانه بیرون می روید دشمن شما را می کشد، از پشت سر به شما حمله می کنند. پدرم در پاسخ او گفت: کسی به غیر از شاه مرا نمی کشد! و در عمل هم همین طور شد.



بیژن حاج رضایی در کنار پدر در دادگاه نظامی





حسین شاه حسینی از حاج اسماعیل رضایی می گوید

# عیاران در خدمت مردم



حاج اسماعیل رضایی در آستانه تیر باران

می‌رویم آنجا فقط می‌خندیم: مش رجب امشب زن گرفته!

تقریباً دو سال و نیم بیشتر طول نکشید که خانه‌ها برای سکونت آماده شد؛ زنها به عقد شوهران درآمدند. البته در خلال کار، حاج اسماعیل رضایی دستگیر شد و به شهادت رسید؛ اما کار متوقف نشد. چون دو نفر به اسامی حاج احمد برقی و حاج رضا کاشانی با ایشان همکاری داشتند و کارها را سرپرستی کردند. سرانجام، قرار شد که تک تک این خانه‌ها را به آنها بدهند. منتها از حقوق افراد خردخرد کم کنند. سند خانه‌ها هم تفکیک شد: سه دانگ برای زن و سه دانگ برای مرد! تقریباً یک ماه در مورد زنها کار ارشادی صورت می‌گرفت. عجیب هم این برنامه در آنها تأثیر سازنده و مثبت داشت! حتی چند تای آنها که من دیدم، چنان تحول روحی‌ای پیدا کرده و از اعمال گذشته خود نادم و پشیمان شده بودند که می‌گفتند: ما دیگر لباسهای گذشته‌مان را نمی‌پوشیم؛ چون اینها دیگر مال آن موقع است و تولید است! ما همه زندگی را باید بدهیم تا مثل این بشویم که دوباره از مادر متولد شده‌ایم! به نحوی شده بود که وقتی در بعضی از مواقع، بعضیها را آنجا می‌فرستادیم به ما می‌گفتند: آقا حالت‌های خاص روحانی و معنوی در آن خانه پیدا شده بود. اینها از اعمال و رفتار سابق خودشان شرمند بودند و می‌گفتند: دعا کنید، خدا از ما بگذرد! (تأثر و انقلاب روحی شدید در آقای شاه حسینی). به این نحو بودند. لذا هنوز هم که پس از سالها، هر وقت آن جریانات در ذهنم زنده می‌شود خیلی برای خودم تکان دهنده و خاطره‌انگیز است. بعضی از مواقع که خیلی کسل می‌شوم -صادقانه به شما عرض می‌کنم- بلند می‌شوم و به آن محله می‌روم. خانواده‌ام نمی‌دانند برای چه به آنجا می‌روم؟! پسر من می‌پرسد کجا می‌روی؟ می‌گویم: می‌خواهم بروم سری به آنجا بزنم. می‌گوید: بابا، اینجاها یک چیزهایی هست که تو می‌روی...!

اینجاها یک چیزهایی هست که تو می‌روی...! می‌روم و داخل کوچه‌ها قدم می‌زنم، از این کوچه به آن کوچه می‌روم و دوباره برمی‌گردم، و در آن هنگام خاطره‌ها برایم زنده می‌شود و آرامش روحی پیدا می‌کنم و بعد نیم ساعتی هم در مسجد سلمان می‌نشینم و به خانه برمی‌گردم!

یادم هست زمانی که آن خانه‌ها ساخته می‌شد، گاهی سر بنایی حاضر می‌شدیم؛ می‌دیدیم آهن یا مصالح دیگر کم دارند، زود می‌رفتیم بازار پیش، مثلاً حاج محمدحسین آهن فروش؛ می‌گفتیم: حاجی ۱۰۰ شاخه آهن بده! می‌گفت: برای چی می‌خواهی؟ می‌گفتیم: بابا، ولمون کن، حاجی، چرا این قدر سؤال می‌کنی؟! خب، یک کار خیری است، برای آن می‌خواهیم. آهن را می‌گرفتیم و می‌آوردیم. یا اجر و گنج لازم داشتند، همین طور از این و آن می‌گرفتیم و به بنا می‌رساندیم. تا کار ساختمان خانه‌ها انجام شد، و مؤسس آن هم مرحوم حاج اسماعیل رضایی با هدایت معنوی آقا سید مهدی لاله‌زاری بود. خدایانشن بیاورزد!

### مبارزه با بهائیان

اولین باری که در زمان شاه، مردم تهران در مقابل کارخانه پپسی کولا (متعلق به بهائی‌ها) برنامه گذاشتند و به مناسبت تولد امام عجل الله فرجه در نیمه شعبان، از میدان ۲۴ اسفند (انقلاب فعلی) تا آخر پپسی کولا را چراغانی کردند تمام هزینه چراغانی و

روزهای جمعه هم که می‌شد با هم می‌رفتند. و من هم در خدمتشان بودم - ابن بابویه یا باغ صفائیه یا گوداری بزرگی که آقا سید مهدی لاله‌زاری در زیر حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام داشت. آنجا همگی می‌نشستند و ناهار می‌خوردند و حرف می‌زدند. آقا سید مهدی کاملاً با مردم قاطی بود و به همین دلیل هم حرفش خیلی اثر داشت.

باری، مرحوم حاج اسماعیل با کمک عده‌ای از یاران خودش در میدان بار، آمدند در منطقه شترخون زمینی تهیه کردند ۳۰۲ یا ۳۰۳ خانه دو اتاقه با آشپزخانه و توالت و حمام ساختند که هنوز هم هست. همزمان با این امر، زنهایی را که آلوده بودند از سطح شهر جمع کردند و به ارشاد و هدایت آنها پرداختند. بدین گونه که گروهی متشکل از چند نفر مرد تشکیل شده بود که یکیشان هم من بودم اینها می‌رفتند زنهایی را که به دلیل فقر یا نداشتن شوهر دچار بحران مالی شده و تدریجاً به فساد کشیده شده بودند، تک تک شناسایی می‌کردند و می‌آوردند به دست چند خانم متدین می‌سپردند تا آنها را نصیحت و ارشاد کنند و از آلودگیها توبه دهند.

گروه مزبور، به موازات گردآوری و ارشاد زنها، به سراغ یک عده کارگر می‌رفت که از شهرستان آمده و در میدان بار کار می‌کردند. این کارگرا صبح به میدان می‌آمدند و تا غروب به اصطلاح، زیر چوب قپان بودند و از هر قپانداری، یکی دو تومان می‌گرفتند. شب که می‌شد ۸۰ تا ۱۰۰ تومان پول گیر آورده بودند. آن وقت راه می‌افتادند در شهر و عیاشی می‌کردند. حاج اسماعیل و یاران وی آمدند و قرار شد آن زنها را برای اینها بگیریم - در اینجا هم مرحوم طیب خیلی به ما کمک کرد - سراغ تک تک کارگرا رفتیم از طرف زنها از آنها خواستگاری کردیم. به آنها می‌گفتیم: «این،

## من فکر می‌کنم علت اصلی دستگیری حاج اسماعیل همان مقابله با بهائی‌ها در قضیه پپسی کولا و تأسیس مسجد صاحب‌الزمان در خیابان آزادی تهران بود

خانه‌ات؛ این هم شغلت؛ برو و در میدان کار بکن. اما حواست جمع باشد؛ اگر فردا صبح سر کار نیامدی یا رفتی در خیابانها پرسه زدی یا در قهوه‌خانه‌های تهران پیدایت شد، آقا سید مهدی فردا شب از کار برکنارت می‌کند و خانه‌ات را هم بهت نمی‌دهد!» پشتوانه اجرایی تهدیدها نیز طیب بود، که: «اگر فردا صبح یا شب دنبال این حرف‌ها رفتی با آقا طیب طرفی!»

تماس با زنها را دو تن از خانمهای بزرگ تهران، که تحصیل کرده و بسیار وزین و سنگین و متدین بودند و آقا سید مهدی آنها را معرفی کرده بود، انجام می‌دادند. یکی‌شان پشت مسجد سپهسالار بود و دیگری در میدان شاپور زندگی می‌کرد. زمانی که زنهایی آلوده شناسایی می‌شدند، از خانمهای یادشده وقت قبلی می‌گرفتیم و زنها را به حضور آنان می‌فرستادیم. خانمها هم می‌نشستند خیلی قشنگ و صادقانه با آنها حرف می‌زدند و نصیحت می‌کردند.

مدتی کار نظارت و ارشاد در مورد زنها ادامه پیدا می‌کرد. بعد، زمانی که اطمینان می‌یافتیم اصلاح شده‌اند، آنها را به عقد کارگرا در می‌آوردیم. برنامه عروسی را نیز به صورت دسته جمعی - یک گروه ۱۰۰ نفره - برگزار می‌کردیم، که خود طیب می‌گفت: ما

آقای حسین شاه حسینی از مبارزان قدیمی و تنها عضو باقی‌مانده از نهضت مقاومت ملی پس از کودتای ۲۸ مرداد که به اقتضای زمانه تا پیش از انقلاب در فعالیت‌های خیریه نیز حضور داشته است، او گوشه‌ای از فعالیت‌های عام‌المنفعه شهید حاج اسماعیل رضایی را - که خود از نزدیک شاهد آن بوده - برشمرده و به تفصیل بعضی از آنها را ذکر کرده که به دلیل محدودیت جا، در زیر گزیده آن را می‌خوانیم. شایان ذکر است که مشروح این مصاحبه در فصلنامه تاریخ معاصر ایران، ش ۲۶ (سال هفتم، تابستان ۱۳۸۲) درج شده است.

مرحوم حاج اسماعیل رضایی، که همراه مرحوم طیب در جریان قیام ۱۵ خرداد توسط رژیم پهلوی دستگیر شد و به شهادت رسید، سوابق و خدمات بسیار زیادی دارد که کمتر کسی از چگونگی و ابعاد وسیع آن مطلع است. او کسی است که همه هستی‌اش را در این راه داده و بعد هم پیش ایستاده و از طبقات محروم و از بار فروشهای محروم این جامعه هم بوده است. او با احمد برقی کارهای عام‌المنفعه و خدمات بسیار مهمی برای مردم کرده‌اند: از جمله، در جنوبی‌ترین نقطه‌های تهران خانه‌هایی درست کردند، سپس زنهایی را که دچار بحران شده بودند آوردند به شوهر رساندند و مجموعاً در آنجا اسکان دادند.

برای انجام دادن خدمت بزرگی که در بالا از آن یاد کردیم سه چهار نفر از عیارها و جوانمردهای میدان بار تهران جمع شدند. مثل همیشه و همه جا، در اینجا نیز نفس گرم یک روحانی خدوم و متفرد، افراد را هدایت می‌کرد: آنها تحت تأثیر و نظر مرحوم آیت‌الله آقا سید مهدی لاله‌زاری مشهور قرار داشتند، روحانی‌ای که بیانش در محافل مذهبی، مثل بیان مرحوم آقا شیخ رضای سراج، گرم و مؤثر بود و می‌توانست طبقه بازاری و میدانی را خوب جذب کند. جالب است برایتان بگویم که من پای منبر یکی از این آقایان بودم که دیدم خیلی راحت سر منبر گفت: اسلام، تمام تکیه‌اش به این لوطی‌ها و مشدیه‌هاست؛ اگر می‌خواهید ائمه اطهار علیهم‌السلام دستتان را بگیرند لوطی بشوید و مشدی! حتی افزود: علت ارزشمندی بی نظیر یا کم نظیر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام در صحرائ کربلا هم، فقط لوطی‌گری و مشدی‌گری او بوده که با وجود تمامی سختیها و مشکلات روز عاشورا، نسبت به برادرش و امام و رهبرش، تا آخر وفادار ماند و حتی امان نامه زبید را نپذیرفت و لذا او را ناجی و باب‌الحوائج قلمداد کردند.

روحانیون پارسا و زبردست، با گفتارها و رفتارهای جذاب خویش توده مردم را که برخوردار از تعصبات و عواطف مذهبی هستند، جذب می‌کردند. آقا سید مهدی لاله‌زاری هم توانست هیأت مذهبی‌ای را نظیر انصارالعباس (علیه‌السلام) و غیره در تهران و اطراف آن تأسیس کند که حاج اسماعیل رضایی یکی از اعضای ثابت آن بود. پدر این آقای دکتر حداد عادل، حاج آقا رضای حداد (که الان خیابان صفاری، در حوالی میدان خراسان تهران را به نام او گذاشته‌اند) یکی از مریدان حاج اسماعیل بود و حاج محمد رزاقی هم یکی دیگر و همه هم از بچه‌های پایین شهر بودند. حاج اسماعیل همیشه در سخنانش به دوستان می‌گفت: شما این پول را می‌خواهید چه کار؟! مشدی هستید، لوطی هستید، زندگی هم می‌کنید، خیلی خوب هم زندگی می‌کنید، بیاید پولهایتان را خرج مردم و محرومان کنید!



## شکنجه گر

اکبر مشعوف

**نعمت‌الله نصیری** در مرداد ۱۲۸۹ در شهرستان سمنان به دنیا آمد. پدرش محمد نصیری (عمیدالممالک) و مادرش زرین تاج خانم نام داشت. نصیری پس از طی تحصیلات مقدماتی و عادی در اول مهر ۱۳۱۳ با درجه نایب دومی از مدرسه صاحب‌منصبی فارغ‌التحصیل شد و از بین ۴۲ نفر شاگرد هشتم گردید. سال ۱۳۲۹ ابتدا به فرماندهی هنگ پیاده پهلوی و سپس با درجه سرهنگی به فرماندهی گارد شاهنشاهی منصوب شد. در ۲۲ مرداد ۳۲ با سمت فرمانده گارد شاهنشاهی ماموریت یافت که فرامین شاه را مبنی بر انفعال دکتر محمد مصدق از نخست‌وزیری و انتصاب سرلشکر زاهدی به جای وی را به آنها برساند لذا از رامسر به تهران آمد و ابتدا فرمان انتصاب سرلشکر زاهدی را به وی داد. آن گاه فرمان عزل مصدق را ابلاغ کرد ولی به هنگام مراجعت از منزل دکتر مصدق به وسیله سرتیپ ریاحی که در آن زمان رئیس ستاد ارتش بود توقیف و روانه زندان شد و در جریان کودتا که زندان توسط کودتاچیان به اشغال درآمد، نصیری هم جزو رها شدگان از زندان بود. آن گاه ضمن حمله به خانه دکتر مصدق آنجا را به اشغال درآورد. شاه به پاس خدمات نصیری در کودتا، فرمان ترفیع یک درجه نظامی (سرتیپی) وی را تلگرافی از رم صادر کرد. سال ۳۷ سرلشکر شد و در مهر ۳۹ به سمت معاونت ژنرال آجودانی و آذر ماه همان سال در مقام ریاست شهربانی کل کشور قرار گرفت. در مرداد ۴۱ به درجه سپهبدی ارتقا یافت. در خرداد ۴۲ با حفظ سمت ریاست شهربانی کل کشور به دلیل سوابق و عملکردش در کودتای ۲۸ مرداد و مسوولیت‌های بعد از کودتا، برای درهم شکستن قیام مردم به فرمانداری نظامی تهران منصوب شد. قلع و قمع بیشتر مبارزان، دستگیری افراد فعال و موردنظر، جلوگیری از تجمع

مردم در شب و جمع‌آوری اجساد و انتقال آنان به اماکن خاص جهت محو آثار کشتار و مشخص نشدن تعداد کشته‌شدگان، هدف حکومت نظامی بود.

پس از قیام ۱۵ خرداد، دستور بازداشت طیب را به دلیل عدم همکاری با پلیس و تعطیل کردن میدان میوه و تره‌بار تهران در روز ۱۵ خرداد صادر کرد و در زندان متن از پیش تهیه شده‌ای را به او داد و گفت «بخوان و امضا کن». خلاصه متن این بود که «من (طیب) مقداری پول از آقای خمینی گرفته‌ام که اگر روزی چنین اتفاقی افتاد و ایشان دستگیر شد، من نفری ۲۵ ریال بین مردم



پخش کنم تا به خیابان‌ها بریزند و بگویند یا مرگ یا خمینی». طیب حاضر به امضای متن نشد. نصیری از حاج اسماعیل رضایی خواست که متن را امضا کند که او هم قبول نمی‌کند. با وجود شکنجه و آزارهای زیاد، هیچ یک حاضر به تایید متن موردنظر نصیری نشدند. دادگاه بدوی پس از چند جلسه، سرانجام در ۲۷ مرداد رای خود را مبنی بر اعدام طیب و حاج رضایی صادر کرد. در ۱۲ شهریور دادگاه نظامی تجدیدنظر شروع به کار کرد و در ۲۲ مهر رای دادگاه صادر شد. طیب حاج رضایی و حاج

اسماعیل رضایی را با وجود نداشتن دلایل کافی و فقط بر اثر اعمال فشار از بالا محکوم به اعدام کردند.

حکم صادره روز ۱۱ آبان ۴۲ در میدان تیر پادگان حشمتیه به اجرا درآمد.

نصیری در بهمن ۴۳ به سمت معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور منصوب شد. وی در ۱۲ مهر ۵۰ به درجه ارتشبدی رسید. دوران فرماندهی او بر ساواک اوج فعالیت ساواک در دستگیری، شکنجه و سرکوب وحشیانه و ظالمانه مخالفان و منتقدان رژیم بود. این اقدامات باعث بدنامی و منفوریت ساواک و رئیس آن، نصیری شد. با اوج‌گیری انقلاب اسلامی، شاه مجبور شد در خرداد ۵۷ او را از ریاست ساواک معزول و ۲۱ تیر به سفارت ایران در پاکستان منصوب کند. شاه برای نجات خود از مهلکه، نصیری را از سفارت نیز عزل و به تهران فراخواند و در ۱۶ آبان ۵۷ او را به زندان انداخت. سرانجام در ۲۲ بهمن توسط مردم دستگیر و در ساعت ۲۳/۴۵ روز پنجشنبه ۲۶ بهمن ۵۷ به حکم دادگاه انقلاب اسلامی تیر باران شد. نصیری در طول خدمت ۶۰ نشان داخلی و خارجی دریافت کرد.

وی دوبار ازدواج کرد که همسر نخست وی پروین نصیری و همسر دوم او زلیخا خلوتی نام داشتند. از نصیری دو فرزند به نامهای محمدرضا و زرین ناز بر جای مانده است.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. اسناد موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران ۱۳۱۳۸. ۳۴۰۴۴. پ. ۳.
۲. حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، جستارهایی از تاریخ معاصر (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۰)، ص ۵۰۹. ۳. علیرضا اوسطی، ایران در سه قرن گذشته، ج ۲، (تهران: پاکتاب، ۱۳۸۲)، ص ۸۲۹. ۴. عبدالرفیع حقیقت، تاریخ سمنان: شامل وقایع تاریخی از دوران ما قبل تاریخ... فرهنگی و اقتصادی سالهای اخیر (سمنان: فرمانداری کل سمنان، ۱۳۵۲)، ص ۳۰۹. ۵. حسین فردوست، ص ۵۰۹. ۶. جواد منصوری، تاریخ قیام پانزده خرداد به روایت اسناد، ج ۲، (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸)، ص ۳۳۹-۳۳۶، ۲۳.
۷. اسناد موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران ۳۴۲۱۱. پ. حسین فردوست، ص ۵۰۹، فوق‌العاده روزنامه کیهان، جمعه ۱۳۵۷/۱۱/۲۷، ص ۲.
۸. اسناد موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران ۳۴۰۴۶. پ.

**در جریان نهضت ۱۵ خرداد و وقایع منتهی به آن، چهره‌های بسیاری نقش آفرینی می‌کردند. اسدالله علم نخست‌وزیر که با خشونت‌های خود می‌کوشید تزلزل‌های محمدرضا پهلوی در اتخاذ یک سیاست سرکوبگرانه را جبران کند و الحق در این مسیر نیز از خجالت خود در آمد. بزرگترین یاور او در ایفای این سیاست‌ها نعمت‌الله نصیری بود که در مقام ریاست شهربانی کل کشور جزو عاملان عمده قتل عام مردم در ۱۵ خرداد محسوب می‌شود. اما در این میان دو تن از چهره‌های اصیل و مردمی یعنی طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل رضایی نیز حضور داشتند که تا آخر به آرمان‌های مردم خویش وفادار ماندند و علی‌رغم شکنجه‌های سخت، تن به خواسته‌های رژیم ندادند و تا پای جان ایستادند و بالاخره نیز سپهبد مرتضی خسروانی، رئیس دادرسی ارتش با صدور حکم اعدام طیب و حاج اسماعیل ماموریت خود را به انجام می‌رساند.**

## سرکوبگر قیام ملت

موسی اسدی



شاپور ریپورتر هماهنگ شد و بدین‌سان شبکه بدمان که طراحی و اجرای کودتا علیه مصدق را بر عهده داشت، شکل گرفت.

پس از کودتا و قدرت‌یابی مجدد شاه، علم به عنوان یکی از معدود مشاوران او درآمد. با تشکیل کابینه حسین علا در فروردین ۱۳۳۴ اسدالله علم وزیر کشور شد که تا نیمه فروردین ۱۳۳۶ ادامه یافت. در این سال رژیم پهلوی برای نشان دادن خود به عنوان یک حکومت دموکراتیک، تشکیل ۲ حزب (مردم و ایران نوین) را تدارک دید که در راس حزب مردم اسدالله علم قرار گرفت. در اوایل دهه ۱۳۴۰ شمس‌شاه بنیاد موقوفات خاندان پهلوی را تاسیس کرد و علم را به عنوان سرپرست آن گمارد که تا مرداد ۱۳۴۱ در آن سمت مشغول کار بود و پس از آن به نخست‌وزیری رسید.

در دوران زمامداری اسدالله علم در ۶ بهمن ۱۳۴۱ رفاندوم فرمایشی انقلاب به اصطلاح سفید انجام گرفت که مخالفت همه‌جانبه مردم و علما را

**اسدالله علم** فرزند محمدابراهیم خان علم (شوکت‌الملک دوم) در سال ۱۲۹۹ شمسی (مقارن کودتای رضاخانی) در شهر بیرجند به دنیا آمد. از چگونگی رشد و زندگی وی در سنین کودکی اطلاع چندانی در دست نیست. پدر وی یکی از خوانین قائنات و سیستان و یکی از متحدان انگلیس در آن منطقه بود که پس از کودتای ۱۲۹۹ شمسی همکاری‌اش را با رهبران کودتا ادامه داد و تا سال ۱۳۰۴ شمسی حکمران آن ایالات بود. بنابراین قاعدتا اسدالله علم از امکانات رفاهی و آموزشی و اقتصادی ممتازی برخوردار بود. وی از نوجوانی وارد سیاست شد. ازدواج مصلحتی او با ملک‌تاج قوام، دختر قوام‌الملک شیرازی یکی دیگر از متحدان انگلیس در جنوب ایران به دستور رضاشاه صورت گرفت و مسیر پیشرفت او را هموارتر ساخت.

سال ۱۳۲۳ فرماندار کل سیستان و بلوچستان شد و تا سال ۱۳۲۸ در این سمت باقی بود. در دی ماه ۱۳۲۸ در کابینه ساعد وزیر کشور شد. در ترمیم این کابینه، علم به وزارت کشاورزی منصوب گردید. در کابینه منصور بار دیگر وزیر کشاورزی شد و سپس در کابینه رزم‌آرا تصدی وزارت کار را بر عهده گرفت. با قتل رزم‌آرا و نخست‌وزیری مصدق، علم از سوی شاه سرپرست املاک و مستغلات پهلوی شد و از هر گونه تلاش جهت سقوط دولت مصدق بازناهیستاد. از این رو با کلیه عوامل جاسوسی انگلیس در ایران، از جمله برادران رشیدیان و در راس آنان

برانگیخت.

البته پیش از آن، امام خمینی به اشکال گوناگون سیاست‌های او از جمله مصوبه هیات دولت در مورد انجمن‌های ایالتی و ولایتی را مورد حمله قرار دادند. گسترش اعتراضات برای علم راهی جز عقب‌نشینی باقی نگذاشت و مصوبه فوق‌الذکر در ۸ آذر ۱۳۴۱ ملغی اعلام شد، اما روند حوادث به قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ انجامید که اسدالله علم در سرکوب آن نقش ویژه و تعیین‌کننده‌ای بازی می‌کرد.

در جریان حمایت از امام خمینی و اعتراض به حکومت پهلوی، مردم به راهپیمایی پرداختند و اعتراض خود را به دستگیری امام خمینی اعلان کردند. شاه از برخورد قهرآمیز با مردم وحشت داشت، ولی با اصرار اسدالله علم برخورد با صفوف تظاهرکنندگان شروع شد و نخست‌وزیر برای زهر چشم گرفتن از مخالفان، تعدادی از کسانی را که در جریان قیام ۱۵ خرداد با روحانیون همکاری کرده بودند، بازداشت کرد که در خلال آن طیب حاج رضایی و اسماعیل رضایی در دادگاه فرمایشی به اعدام محکوم شدند که حکم صادره در تاریخ یازدهم آبان ۱۳۴۲ به اجرا درآمد و دبیری نپیاید که اسدالله علم از سمت خود (نخست‌وزیری) استعفا داد.

وی پس از آن، ریاست دانشگاه شیراز را بر عهده گرفت و پس از ۳ سال در ۱۹ آبان ۱۳۴۵ طی حکمی به سمت وزارت دربار منصوب شد. در تمام دوران سلطنت محمدرضا شاه و تا قبل از انتصاب اسدالله علم به عنوان وزیر دربار، وزارت دربار تا این اندازه در امور مختلف کشور اهمیت نداشت. البته برای این کار دلایل متعددی ذکر شده است. از آن جمله تثبیت حکومت شاه، توافق آمریکا و انگلیس با حضور وی در دربار، کاهش قدرت نخست‌وزیر و بالاخره

شخصیت چاکر مآب و قابل اعتنا و اطمینان علم. علم، سبطره خود را بر ساواک با انتصاب دوستش سپهبد نصیری کامل ساخت. او در انتخابات مجلس شورای ملی و سنا دخالت می‌کرد و طی جلساتی که برقرار می‌کرد افراد موردنظر شاه و خود را از صندوق بیرون می‌آورد.

از نقشهای مهم وزیر دربار تعیین روابط خارجی ایران با سایر دول بود. وی که سرسپردگی خاصی به انگلیس و آمریکا داشت به گسترش روابط با این دو کشور اهمیت ویژه‌ای می‌داد و روابط بسیار نزدیکی با نیروهای اطلاعاتی انگلیس، آمریکا و اسرائیل داشت و آنها را از چگونگی امور در ایران مطلع می‌ساخت. وی نقش بسزایی در راه‌اندازی جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی داشت. اما یکی از مهمترین وظایف علم تهیه وسایل خوشگذرانی محمدرضا شاه پهلوی در داخل و خارج از کشور بود. تا آنجا که فریاد ملکه مادر و فرح پهلوی را نیز در آورد.

او به سرطان مبتلا بود و با شدت یافتن بیماری در ۱۲ مرداد ۱۳۵۶ از سمت وزارت دربار استعفا داد تا بالاخره آفتاب عمر او در جمعه ۲۵ فروردین ۱۳۵۷ غروب کرد و جز نامی بد در تاریخ از خود بر جای نگذاشت.

### منابع:

۱. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، حسین فردوست، ج دوم، ص ۲۴۹، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۰.
۲. بازیگران عصر پهلوی از فروغی تا فردوست، محمود طلوعی، ج اول، ص ۴۸۴، بی‌نا، ۱۳۷۲.
۳. مردی برای تمام فصول، اسدالله علم و سلطنت محمدرضا شاه پهلوی، مظفرشاهی، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۹، برگرفته شده از صفحات ۹۰ تا آخر کتاب.



## آزاد مرد

طاهره شکوهی

طیب حاج رضایی فرزند حسینعلی متولد ۱۲۸۰ از میدان داران مشهور سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۲ می باشد. وی مردی پر جاذبه و قدرتمند در میدان بود و کسی را جرات رویارویی با او نبود. این خصوصیات با نکات مثبتی که در اخلاق و رفتارش وجود داشت، در آمیخته شده و از او یک جوانمرد ساخته بود. هیچ گاه به افراد ضعیف و ناتوان تعدی نمی کرد بلکه از آنان حمایت می نمود. کشاورزان و روستاییانی که بار به میدان می آوردند هر زمان دچار مشکلی می شدند به او پناه می آوردند. در اعماق وجودش جوهره یک شخصیت استوار به چشم می خورد که به هنگام لزوم، در مسائل اساسی (از نظر او) در برابر ارباب قدرت سخت می ایستاد.

طیب مانند جوانان دیگر این مرز و بوم در دوران شاهنشاهی می زیست و دوران شاهنشاهی یعنی تباهی، ظلمات و سیاهی طبعاً چشمان انسان ها در چنین شرایطی حقایق عالم را آن گونه که هست نمی بیند. طیب نیز چنین بود. او بارها سابقه نزاع و درگیری داشته و برای آن به زندان رفته یا تبعید شده بود. او از کسانی است که در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از ترس فرو رفتن ایران در کام کمونیسم به نفع سلطنت فعالیت داشت.

نهضت امام خمینی توانست ملت ایران را همگام کند و طیب نیز در شمار مردانی بود که از باران رحمت الهی سیراب شد و به نهضت پیوست و راه حق و عدالت را پیش گرفت.

از خصوصیات بارز وی عشق و محبتش به حضرت سیدالشهدا<sup>ع</sup> بود. دسته سینه زنی «حسین بن علی<sup>ع</sup>» که طیب به راه می انداخت یکی از مشهورترین دستجاتی بود که در حوالی میدان شوش و خراسان، در ایام محرم سوگوارانه حرکت



می کرد و جمعیت بسیار فراوانی را در خود جای می داد. جمعیتی که از طبقات مختلف مردم تشکیل می شد و مرحوم طیب خود با گل مالی کردن سر و با پوشیدن لباس مشکی در میان مردم به راه می افتاد و اطعام می نمود. در طول سالهای ۲۲ تا ۳۴ شاهد حرکات دیگری از مرحوم طیب هستیم از جمله ارتباط با روحانیون خصوصاً با مرحوم آیت الله کاشانی و دیدار و دلجویی از ایشان که بیانگر روح دین خواهی وی بود.<sup>۱</sup>

در جریان قیام ۱۵ خرداد ۴۲ با قیام کنندگان علیه رژیم پهلوی همراه شد. ۱۲ خرداد (شب عاشورا) طبق سنت هم ساله، دسته عزاداری از تکیه بیرون آمد. عکسهای حضرت امام به سینه علامت نصب شده بود. با این عمل طیب، آن شب مردم جرات یافتند و حرکت شروع شد.<sup>۲</sup> پس از آن طیب حاج رضایی به عنوان یکی از محرکین اصلی قیام، تحت تعقیب قرار گرفت به طوری که فرمانداری نظامی تهران و حومه طی

گزارش ویژه‌ای به شاه اعلام کرد. او مسوول اصلی این اقدامات است<sup>۳</sup> و در نتیجه روز ۱۸ خرداد دستگیر شد.

ساواک بسیار کوشید تا از او اعتراف بگیرد که برای شرکت در قیام ۱۵ خرداد و برپایی آشوب پول گرفته است. اما وی هرگز نپذیرفت که وسیله‌ای جهت تهمت و نسبت ناروا به روحانیت و در راس آنها به حضرت امام گردد به همین جهت پس از تحمل سخت‌ترین شکنجه‌ها به اعدام محکوم شد.<sup>۴</sup> با انتشار خبر محکومیت طیب، اهالی جنوب تهران، دست به تجمعات اعتراضی آمیز زدند، علما و آیت‌الله‌بهبهانی نیز توسط امام جمعه تلاش کردند تا از اجرای حکم، ممانعت به عمل آورند اما هیچ یک از این تلاشها به نتیجه نرسید و دادگاه تجدیدنظر حکم اعدام را تایید کرد که در روز ۱۱ آبان ۴۲ به اجرا درآمد.

شهادت طیب موجی از نفرت را بین مردم خصوصاً میدانی‌ها به وجود آورد. جوانمردی و شجاعت این شهید چنان تأثیر حوزة علمیه قم را برانگیخت که برای اولین مرتبه این حوزه برای یک غیرروحانی یک پارچه تعطیل شد. با همه اختلافی که رژیم اعمال کرده بود مجالس ختمی در سرتاسر کشور برای تجلیل از وی برگزار شد. در تهران حاج شیخ عباسعلی اسلامی در مجلس ختم طیب سخنرانی کرد و وی را «حر» زمان لقب داد.<sup>۵</sup>

### پی‌نوشت‌ها:

۱. حسین انصاریان، خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسین انصاریان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۹۲. ۲. آزاد مرد؛ شهید طیب حاج رضایی، روایت اسناد ساواک، تهران: وزارت اطلاعات، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸، ص ۶۰۴. ۳. علی باقری، خاطرات ۱۵ خرداد، ج ۴، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری، ۱۳۷۵، ص ۴۴. ۴. آزاد مرد، پیشین، ص ۸. ۵. نفس مطمئنه، شهید آیت‌الله سید عبدالرحمن دستغیب، تهران: وزارت اطلاعات، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ص ۱۶۵. ۶. روح‌الله حسینیان، ۳ سال ستیز مرجعیت شیعه (۱۳۴۲ - ۱۳۴۱)، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۲۵۳ - ۲۵۴.

## پرونده

### فرمانده جوخه اعدام

فریده شریفی



### سپهبد مرتضی خسروانی، فرزند آقا

هاشم محلانی در سال ۱۲۸۴ شمسی در محلات به دنیا آمد. وی پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد دانشگاه افسری در تهران شد، سپس دوره هواپیمایی را طی کرده و جهت مراحل تکمیلی روانه کشورهای ایتالیا و انگلیس شد.<sup>۱</sup>

در سال ۱۳۳۰ با درجه سرهنگی رئیس رکن یکم و چهارم ستاد نیروی هوایی شد و سال ۱۳۳۴ درجه سرتیپی گرفت و به فرماندهی تیپ تعلیماتی و سپس فرماندهی تیپ فنی رسید و مدتی بعد قائم‌مقام معاونت نیروی هوایی شد.<sup>۲</sup>

وی سال ۱۳۳۸ درجه سرلشگری گرفت و معاون اداره چهارم ستاد بزرگ شد. سرلشگر خسروانی طی سالهای آتی به دریافت نشان‌های تاج، افتخار، رستاخیز، لیاقت، خدمت، دانش و صنعت نائل آمد و چندی بعد رئیس اداره پنجم ستاد گردید. در سال ۱۳۴۰ به جای سپهبد حسین آزموده به ریاست اداره دادرسی ارتش انتخاب شد و در این دوران دهها نفر از مخالفان سیاسی رژیم پهلوی را به جوخه اعدام سپرد و یا به زندان‌های درازمدت محکوم ساخت. خسروانی در سال ۱۳۴۲ به درجه سپهبدی ارتقا یافت.<sup>۳</sup>

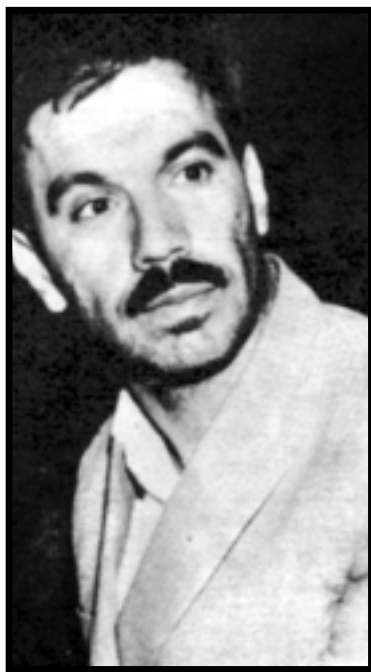
پس از دستگیری طیب به اتهام مشارکت در وقایع ۱۵ خرداد وی در ۴۲/۴/۲۷ با کیفرخواست تنظیمی از سوی دادستان دادرسی ارتش (سرهنگ احمد دولو قاجار) به بیدادگاه سپرده شد. در متن کیفرخواست برای طیب حاج رضایی متهم ردیف اول درخواست اعدام شده بود. در آن زمان سپهبد مرتضی خسروانی رئیس دادرسی ارتش بود.<sup>۴</sup>

۲۶ مرداد/۴۲ به موجب حکم دادگاه نظامی، طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل رضایی به اعدام محکوم شدند.<sup>۵</sup> و سرانجام در ۴۲/۸/۵ سپهبد مرتضی خسروانی رئیس دادرسی ارتش دستور اعدام طیب و حاج اسماعیل رضایی را صادر کرد و در ۱۱ آبانماه حکم اعدام در میدان تیر پادگان حشمتیه به اجرا در آمد.<sup>۶</sup> پس از وقایع سال ۱۳۴۲، زمانی که خسروانی به درجه سپهبدی نایل آمد بین او و سپهبد نصیری رئیس شهرتانی اختلاف نظر بروز کرد و کار به بن بست کشید تا سرانجام شاه که می بایست بین این دو یکی را انتخاب کند، نصیری را برگزید و به این ترتیب سپهبد خسروانی از سمت خود معزول و بازنشسته شد.<sup>۷</sup>

از وضعیت وی بعد از بازنشستگی اطلاع چندانی در دست نیست جز این که پس از انقلاب اسلامی ایران به خارج از کشور گریخت و سپس در پاریس درگذشت.<sup>۸</sup>

### پی‌نوشت‌ها:

۱. باقر عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ۶۱۶/۱ ص ۲. همان، ۳. همان، ۴. کیهان سال، ج ۱، ص ۹۲۴. ۵. باقر عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ۶۱۶/۱ ص ۶۰. ۶. غلامرضا منصور رحمانی، کهنه‌سرباز، تهران، رسا، ۱۳۶۶، ص ۱۵۵. ۷. کلبینه حسینی منصور به روایت اسناد ساواک، ج ۲، تهران، مرکز اسناد تاریخی، ۱۳۸۴، ص ۴۹۰. ۸. آزاد مرد؛ شهید طیب حاج رضایی به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸، ص ۱۰. ۹. باقر عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، همان، ص ۱۶۰. ۱۰. اطلاعات سالانه، ش ۵، ص ۶۴. ۱۱. باقر عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ۶۱۶/۱ ص ۱۲. ۱۲. گفتگوی شفاهی با دکتر باقر عاقلی.



با آیت‌الله [امام] خمینی<sup>۱</sup>، اقدام علیه امنیت ملی و ایجاد بلوا و تحریک اهالی به جنگ و قتل علیه سلطنت مشروطه ایران<sup>۲</sup> در دادگاه بدوی و تجدیدنظر به اعدام محکوم شد که اعتراض مردم تهران را به همراه داشت. اقدام علما همچون آیت‌الله بهبهانی در ممانعت از اجرای حکم نتیجه‌ای نداشت و سرانجام در سحرگاه یازدهم آبان ۱۳۴۲ در سن ۳۸ سالگی تیرباران شد. اعدام وی موجب تأثر شدید عموم مردم شد تا آنجا که برای اولین بار حوزه علمیه قم برای یک غیرروحانی یکپارچه تعطیل شد و این در حالی بود که ساواک با پخش این مطلب که حوزه به خاطر یک لوطی عکس‌العمل نشان نخواهد داد، سعی در تحقیر این شهید داشت. با همه اختلافی که رژیم اعمال کرده بود، مجالس ختمی در سرتاسر کشور برای تجلیل از وی برپا شد. حاج اسماعیل رضایی به هنگام اعدام از روحیه قوی برخوردار بود؛ چنانچه از عکاسان و خبرنگاران خواسته بود عکس زیبایی از وی بگیرند. در وصیت‌نامه‌اش که شب اعدام تنظیم کرد، اسامی طلبکاران، بدهکاران و بدهی بابت قضای نماز و روزه‌اش را نوشته بود. متن آن وصیت‌نامه در روزنامه‌ها چاپ شد. وصیای مالی او حدود یک میلیون تومان برآورد می شد که در آن زمان پول هنگفتی بود.<sup>۳</sup>

### پی‌نوشت‌ها:

۱. آزاد مرد؛ شهید طیب حاج رضایی به روایت اسناد ساواک، تهران: وزارت اطلاعات، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۰. ۲. مصاحبه با آقای حسین شاه‌حسینی راجع به: شعبان جعفری و طیب حاج رضایی، گفتگو: علی ابوالحسنی (منذر).

## شهید آزادگی

سپه‌یلا عین‌الله زاده

حاج اسماعیل رضایی فرزند لطف‌الله سال ۱۳۰۴ در تهران متولد شد. او از دوران نوجوانی به شغل بارفروشی در میدان میوه و تره‌بار تهران روی آورد.

وی مقلد امام خمینی بود و در رسیدگی به خانواده‌های بی‌سرپرست، بسیار تلاش می کرد. در ساخت مسجدی در محله بی‌سیم نجف‌آباد تهران همت گماشت و بسیاری از مساجد به واسطه مساعدت و همراهی او فرش شده بود. او یکی از عناصر پخش اعلامیه‌های حضرت امام<sup>ع</sup> در سطح تهران بود و در سازمان دادن هیات‌های مذهبی در روزهای تاسوعا و عاشورای ۱۳۴۲ نقش موثری داشت. رفاقت او با طیب حاج رضایی - همکار میدانی - قدمتی ۲۰ ساله داشت. به هنگام تحریم خرید و فروش و مصرف پیسی کولا توسط مراجع تقلید - به علت وابستگی حبیب ثابت، مالک آن به فرقه ضاله بهائیت و صرف بخشی از درآمد آن در راه مبارزه با اعتقادات مذهبی شیعیان - یک تظاهرات باشکوه مذهبی بر ضد بهائی‌ها سامان داد و در بنای مسجد صاحب‌الزمان<sup>ع</sup> در میدان آزادی مقابل کارخانه پیسی کولا نقش اساسی داشت. پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که رژیم شروع به دستگیری سران بازار و میدان تره‌بار نمود، در مرداد همان سال در پاساژ نیمه‌کاره‌اش واقع در میدان شوش تهران بازداشت شد و به جرم «ابطه





### به کوشش رزیتا میری

فرهنگ لوطی‌گری و عیاری در این مرز و بوم ریشه دیرینه‌ای داشته است که به طور عمده در مسائل مذهبی و حضور در هیاتهای عزاداری امام حسین<sup>ع</sup> و زورخانه‌ها خود را نشان می‌دهد.

در ایران عشق به اسلام و خصوصا سیدالشهداء<sup>ع</sup> با خون ملت عجین شده و مردم هر که و هر چه باشند این عشق را از دست نمی‌دهند. مرحوم طیب حاج رضایی نیز این گونه بود که حتی در ظلمات نیز نور حسین را در دل داشت. هیات عزاداری طیب، بزرگترین دسته عزاداران در تهران بود که یک سر آن در سبزه‌میدان بود در حالی که سر دیگرش هنوز در خیابان ری قرار داشت.

طیب حاج رضایی در سالهای جوانی در درگیری‌های مختلف شرکت داشت و از جمله در کودتای ۲۸ مرداد نیز به نفع دربار وارد عمل شد با این باور که خطر کمونیسم را بسیار جدی و فوری می‌دید. ولی در اثر یک تحول روحی، به نهضت اسلامی مردم پیوست و به همراه چند تن از همزمانش از جمله حاج اسماعیل رضایی دستگیر و به اعدام محکوم شد.



### قیام

هیجان عمومی پس از شنیدن خبر دستگیری امام



### الی الرفیق الاعلی

طیب در آستانه شهادت



### سرکوب

نکارد شاهنشاهی رویا روی مردم (۱۵ خرداد ۴۲)



### جنگ و گریز

۱۵ خرداد ۴۲ - درگیری‌های تهران





... یازینب  
بازداشت شدگان حوادث ۱۵ خرداد ۴۲



میدان داران  
طیب در یک مراسم مردمی



گام‌های استوار  
طیب بدون تزلزل به سوی میدان تیر می‌رود



قربانی  
دبغ گوسفند پیش پای طیب



به کوشش آسیه آل احمد

در قیام خودجوش ۱۵ خرداد گروه‌های مختلف مردم و از جمله میدان‌داران و بارفروش‌ان حضور داشتند که با شنیدن خبر دستگیری امام، میدان را تعطیل کرده و به خیابان‌ها ریختند. در آن روزها حدود ۱۷ نفر از میدانی‌ها و بارفروش‌ان دستگیر و زندانی شدند که یکی از آنان طیب حاج‌رضایی بود. ارزش و اهمیت او در این بود که علی‌رغم شکنجه‌های وحشتناک، اعتراف به دروغ نکرد و حاضر نشد بپذیرد که برای برپایی تظاهرات، از امام پولی دریافت کرده است. او به صراحت اعلام داشت «در این دنیا خیلی جنایت انجام دادم ولی حاضر نیستم دامان مرجع تقلیدی را لکه‌دار سازم» و در برابر این دروغ و تهمت ایستاد و جان خود را تقدیم کرد. حاج اسماعیل رضایی نیز که یکی از افراد خیر و آزاد مرد بود همچون او تن به ذلت نداد. اعدام این دو جوانمرد در آبان‌ماه ۱۳۴۲ شور بسیار در بین مردم برانگیخت و موجب شد تا فیضیه در جو ارباب و وحشت یک روز را تعطیل عمومی اعلام کند.

## افسار شتر

طیب سخنی بر زبان آورده بود که همین سخن، همه وساطت‌ها برای جلوگیری از اعدام او را بی‌اثر ساخت و شاه بدون توجه به خدمات وی، به خاطر همین یک سخن، حکم قتلش را امضا کرد.

در سال ۱۳۴۰ روزی که فرح دیبا پس از زایمان اولین فرزندش در زایشگاه (ثریا سابق) طی تشریفات بیرون آمد، طیب حاج رضایی یک سینی بزرگ سکه تمام پهلوی به سرش پاشید!

طیب حاج رضایی یکی از دوستان بسیار نزدیک سپهبد بختیار اولین رئیس سازمان امنیت (ساواک) بود. وقتی طیب را به اتهام برپا کردن قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ زندانی و محاکمه کردند، چیزی که باعث شد که وی محکوم به اعدام شود و وساطت اشخاصی مثل سیدضیاءالدین نیز در مورد او به جایی نرسید، حرفی بود که

## صبح دیر وز طیب و اسماعیل رضائی تیر باران



را ۲۸ مرداد آورده‌ام و می‌توانم او را ببرم!! این گزارش سبب گردید که دستور داده شد، طیب را بدون توجه به سوابق گذشته‌اش در ۲۸ مرداد ۱۳۲۸، اعدام کنند.

جعفر مهدی نیا، قتل‌های سیاسی و تاریخی ۳۰ قرن ایران، ج ۲، تهران، پاسارگاد، ۱۳۷۹، ص ۵۲۲

بر علیه شاه اظهار داشته و خشم شاه را برانگیخته بود. در ضمن گزارشی که از جزئیات قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به شاه داده بودند یکی این بود که طیب با اشاره به شاه گفته است (هر کس شتر را بالا برد خودش می‌تواند آن را پایین بیاورد).

یعنی معنی‌اش این بود که من شاه

## عجب تقارنی!

تقارن اعدام طیب با جشنهای سومین سال تولد رضا پهلوی را عباس راندیا از اعضای موسس و فعال نهضت آزادی که آن زمان در زندان بوده است، چنین تعبیر می‌کند:

... دوستان و رفقای اعدام شدگان قصد داشتند برای آنها در زندان مجلس ترحیمی بر پا نمایند ولی اجازه داده نشد... عجب تقارنی در روزنامه پنجشنبه که خبر اعدام طیب درج شده بود جشن تولد ۳ سالگی رضا پهلوی هم منتشر شده بود، ۳ سال قبل در همین روز طیب با آذین بستن جنوب شهر یکه تازی می‌کرد و امروز به پای چوبه‌دار می‌رود. روزی که برای نشان دادن قدرت حکومت، دو نفری را که نسبت به اتهامی که محکوم به تیر باران کرده‌اند بی‌گناه بودند.

عباس راندیا، مقاومت در زندان، به کوشش ابراهیم یزدی، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۷۸، ص ۲۴۷

## همه پیر و امام

گزارش ویژه ساواک در ۲۰ خرداد ۱۳۴۲ هفت گروه را در تظاهرات و قیام مردمی ۱۵ خرداد موثر می‌داند و معتقد است اگر چه آنها با یکدیگر تضاد فکری و اختلاف نظر دارند ولی همگی از آیت‌الله خمینی طرفداری و حمایت می‌کنند:

۱. بازاریان طرفدار جبهه ملی. ۲. عناصر وابسته به

جمعیت نهضت آزادی و انجمن‌های اسلامی منتسب به این جمعیت ۳. اعضای هیات‌های مذهبی نظیر هیات قائمیه و جوانان حداد و غیره ۴. بقایای فدائیان اسلام. ۵. طرفداران آیت‌الله بهبهانی و برخی دیگر از روحانیون. ۶. بازاریان متعصب مذهبی. ۷. جمعی از متنفذین و چاقوکشان جنوب شهر و میدان بارفروش‌ها نظیر طیب حاج‌رضایی.

این دستجات و طبقات که در اجتماع مسجد حاج

## تیر غیب

حسین صالحی یکی از بازاریان و فعالان ۱۵ خرداد خاطره‌ای از مادر حاج اسماعیل رضایی نقل می‌کند



که خواندنی است: روزی که ایشان [حاج اسماعیل] را شهید کردند مادرش در پشت مسگرآباد نشسته بود هنگامی که جنازه را تحویل گرفتیم تا در شاه عبدالعظیم دفن کنیم. مادر سید اسماعیل نفرینی کرد که هنوز در گوشم طنین‌انداز است: خدایا هر که بچه من را به تیر غیب گرفتار کرد، خدایا او را به تیر غیب گرفتار کن. شب وقتی به مسجد آمدم، خبر آوردند: کندی را کشتند. در آن زمان... یاد حرف مادر حاج اسماعیل افتادم.

خاطرات ۱۵ خرداد، بازار، به کوشش علی باقری، تهران، حوزه هنری، ۱۳۷۵، ص ۱۱۹

## پایداری

یکی از اهالی پیشوا که در قیام ۱۵ خرداد شرکت کرده و زندانی شده بود و هم‌بند طیب بود، شکنجه کردن او را چنین شرح می‌دهد: یک شب که ما را برای بازجویی برده بودند دیدم که شادروان طیب را هم آوردند برای این که ضمن شکنجه روحیه و شخصیت او را بشکنند او را با آن همه اقتدار و موقعیتی که زمانی در نزد کشاورزان داشت روی زمین خواباندند. ۴ نفر سرباز تنومند و با قدرت هر کدام روی یکی از دستها و پاهایش نشستند و آن گاه ۲ نفر مامور شکنجه بی‌رحم با شلاق او را می‌زدند. در اینجا که بازپرس مرتباً از او سوال می‌کرد آیا حاضر هستی اقرار بکنی؟ شنیدم که شادروان طیب در برابر همه سوالها و ضربات شلاق فقط می‌گفت: بزیند.

مهندس جمیل موحد خوئی، سربداران کوچک و بازار، تهران، میکائیل، اشجع، ۱۳۸۵، ص ۲۷۱

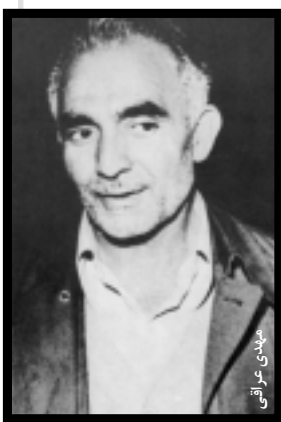
## مردی بزرگ

با اعدام طیب، جوی از رعب و وحشت بر جامعه حکمفرما شد و برخورد‌های گوناگونی از سوی مردم صورت گرفت که در گزارشی ساواک آمده است:

در ساعت ۱۷ روز شنبه ۴۲/۸/۱۱ چند نفر به اسامی حاج گیوه‌چیان، حاج محمدعلی کاشی، حاج حسین ریاحی‌نژاد و علی تکاور تجمع نموده و درباره موضوع تیر باران طیب و حاج اسماعیل بحث می‌کردند. حاجی گیوه‌چیان می‌گفت ورق برگشت دیگر نمی‌توان هیچ‌گونه اظهارنظر کرد و بلافاصله رو کرد به یکی از کارگران خود که عکس اعلیحضرت را آورده و فوراً به پشت شیشه دکان نصب کن که این کار فوراً عملی شد و نصب عکس وسیله حاج محمدعلی کاشی و حسن ریاحی‌نژاد در چلوکبابی و حمام نیز در همان روز عمل شد. در موقعی که نامبردگان جمع بودند علی تکاور اظهار می‌دارد (با حالت گریه) به جان سیدالشهدا قسم من اگر سرپرست چند صغیر نبودم می‌رفتم و می‌گفتم که مرا به جای طیب اعدام کنند زیرا او یک نفر بود و هزاران نفر از قبل او نان می‌خوردند.

قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، حصر، مرکز بررسی اسناد تاریخی، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۸۹

## پیگیری امام



شهید عراقی، شرح ملاقات خانواده طیب و حاج اسماعیل با امام - که تحت نظر ساواک بودند - و اقدامات امام برای آزادی آنان را این‌طور تشریح می‌کند:

... یک بچه کوچک حاج اسماعیل داشت و یک بچه کوچک هم طیب. آقا این دو تا بچه را بلند می‌کند روی دو تا پاهایش می‌نشانند و

یک دستی روی سر و گوش اینها می‌کشد و دعایشان می‌کند. بعد می‌گوید که من تا حالا از اینها هیچ چیز نخواستام، اما برای دفاع از جان این دو نفر می‌فرستم عقبشان بیایند. می‌خواهم از آنها که اینها را نکشند.

خوب، اینها خوشحال می‌شوند و از خانه آمدند بیرون. اینها از این ور می‌آیند بیرون. به فاصله یک ربع و بیست دقیقه‌ای. آقا، حجازی [مامور مراقبت] را می‌خواهد، حجازی می‌رود تو، می‌گوید پاکروان را بگویید بیاید من کارش دارم. بعد از یک مقداری که می‌گذرد اینها متوجه می‌شوند که اینهایی که آمده بودند، قوم و خویش‌های آقا نبودند خانواده طیب بودند. پاکروان آن روز خودش را نشان نمی‌دهد. هر چی آقا داد و بیداد می‌کند و این حرفها، می‌گویند ما فرستادیم، نیستش. نبوده، خوب، فردا صبح هم طیب اینها را اعدام کردند. برای ساعت ۷/۵ الی ۸ هم پاکروان می‌آید پهلوی آقا... خلاصه‌اش آقا ردهش می‌کند و می‌گوید پاشو برو.

خاطرات شهید حاج مهدی عراقی، ناگفته‌ها، تهران، رسا، ۱۳۷۰، ص ۱۹۱





به کوشش: افتخار بلار شک

# تکیه طیب، یکی از کانون های مبارزه اسناد ساواک سخن می گویند

۱. طیب حاج رضایی فرزند حسینی، متهم ردیف یک از اول ماه محرم جاری تکیه روضه خوانی در حوالی میدان دایر و هر شب شیخ باقر نهایندی واعظ در تکیه مزبور به منبر می رفته و ضمن صحبت های خود به دولت حمله می نموده است. با این که کرارا از طرف این ساواک به طیب حاج رضایی تذکر داده شده بود که از دعوت واعظ نامبرده بالا به مجلس عزاداری خود صرف نظر نماید مع هذا روز به روز بر صمیمیت خود نسبت به شیخ باقر نهایندی می افزود. طیب برای مشکل نمودن جمعیت بیشتر و همچنین نشان دادن قدرت و وفاداری خود به روحانیون مرتباً از سایر دستجات عزاداری دعوت می کرد که به تکیه او بیایند و حتی گوسفندهای زیادی نیز جلو این قبیل دسته ها قربانی نموده است. نامبرده با این که شخص متمولی بود به بهانه روضه خوانی مبالغ هنگفتی از بارفروشان عمده میدان جمع آوری نموده و بیشتر این پولها را به طور مخفیانه در راه به ثمر رسیدن خواسته های روحانیون خرج می کرده. ضمناً جلساتی نیز در روزهای قبل از ۱۵ خرداد تشکیل داده و تصمیماتی اتخاذ کردند که آخرین جلسه آن در ساعت ۲۰ روز ۴۲/۳/۸۴ در میدان تشکیل گردید. روی هم رفته طیب حاج رضایی از محرکین اصلی وقایع ۱۵ خرداد ۴۲ می باشد.

مراسمی که در روز عاشورا دسته طیب راه می افتاد در شب هفت شرکت می نمایند و پیش بینی می شود جمعیت زیاد در این مراسم شرکت نمایند.

### سند شماره ۴

#### حر دوران

موضوع: مجالس روضه خوانی در جنوب شهر  
تاریخ: ۴۲/۸/۲۰

طبق اطلاع واصله در مجالس روضه خوانی که در جنوب شهر تشکیل می شود طیب را به نام (حر) معرفی و از او تعریف و تمجید می نمایند.

### سند شماره ۵

طیب: از محرکین اصلی وقایع ۱۵ خرداد  
نخست وزیر

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

تیمسار ریاست ساواک

گیرنده: مدیریت کل اداره سوم

فرستنده: ۳۲۷/۱۸۳۷۸

شماره: ۱۲۴۵۰ س

تاریخ: ۴۲/۹/۱۶

خلاصه سوابق ۱۱ نفر متهمین روز ۱۵ خرداد

### سند شماره ۱

#### دریافت نشان رستاخیز

وزارت دفاع ملی  
از: کمیسیون اعطای امتیازات غیر نظامیان  
به: ریاست ستاد ارتش (رکن ۲)

کمیسیون در روز ۲۲/۱۰/۲ تشکیل و متفقا تصویب نمودند که به آقایان حاجی طیب رضایی و ۱۹ نفری که در روز ۲۸ مرداد فعالیت ها و خدمات مهمی انجام داده اند یک قطعه نشان درجه دو رستاخیز اعطا گردد.

رئیس کمیسیون سرلشکر غلامحسین افخمی  
کارمندان: سرتیپ کیهان - سرهنگ ستاد رفعتیان - سرهنگ مهندس پارساپور - سرهنگ پیاده احمدی نائینی - سرهنگ سوار زاهدی  
[در حاشیه سند نوشته شده است: فرمان شماره ۳۴۱۳ به اینجانب تحویل گردید. طیب

### سند شماره ۲

#### مقاومت شگرف

تاریخ: ۱۳۴۲/۴/۲۲

موضوع: روحانیون و طیب حاج رضایی  
روز پنجشنبه ۴۲/۴/۲۰ عباس باطن. کارگر تسلیحات اظهار

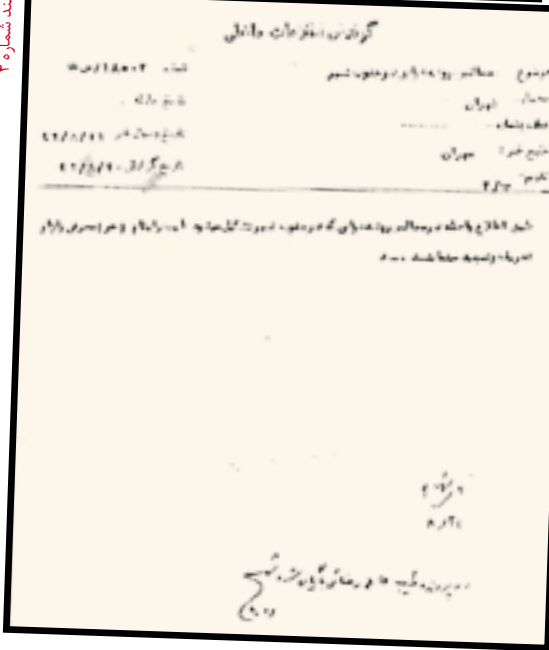
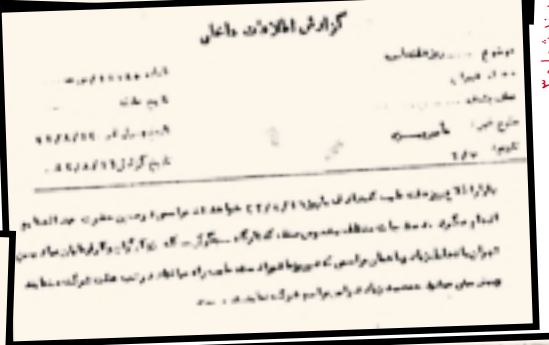
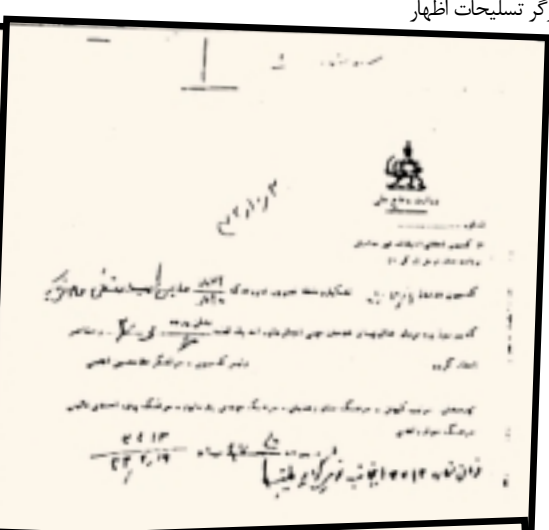
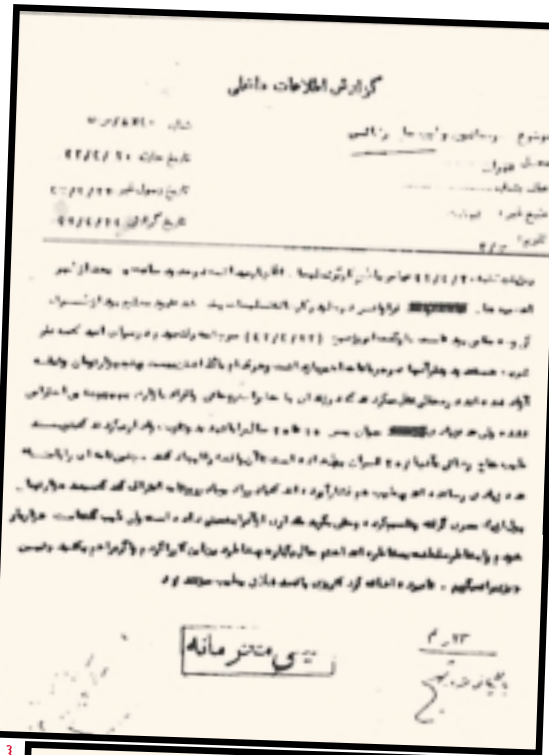
می داشت در حدود ساعت یک بعدازظهر اعلامیه های فراوانی در جلو در کارخانه تسلیحات پخش شده بود. معلوم بود از طرف کی و چه مقامی بوده است. او گفت امروز صبح (۴۲/۴/۲۲) سرچشمه رفته بودم در سرای امید که ۳ نفر شریک هستند و ۲ نفر آنها در جریانات اخیر بازداشت و هر کدام با گذاشتن ۲۵ هزار تومان وثیقه آزاد شده اند. در محفل نقل می کردند که در زندان با حضرات روحانی و افراد بازاری به هیچ وجه بی احترامی نشده ولی عده زیادی جوان به سن ۱۵ تا ۲۵ سال را با تهدید و تقویت وادار می کردند که بنویسند. طیب حاج رضایی به آنها ۲۵ قران پول داده است تا آن واقعه را ایجاد کنند. چنین نامه ای را به امضای عده زیادی رسانده اند و به طیب هم فشار آورده اند که یا در رادیو یا در روزنامه اعتراف کند که ۳۰۰ هزار تومان پول از یک مصری گرفته و تقسیم کرده و حتی بگوید مقداری از آن را به خمینی داده است. ولی طیب گفته است هزار بار خودم را به خاطر سلطنت به خطر انداختم حال یک بار هم به خاطر دین این کار را کردم و اگر مرا هم بکشید چنین چیزی را نمی گویم. نامبرده اضافه کرد که روزی ۵۰۰ شلاق به طیب می زنند.

### سند شماره ۳

#### شب هفت عاشورایی

موضوع: روز هفت طیب  
تاریخ: ۴۲/۸/۱۴

به قرار اطلاع روز هفت طیب که مصادف با روز ۴۲/۸/۱۶ خواهد شد مراسمی در صحن حضرت عبدالعظیم انجام می گیرد. دسته جات مختلف بخصوص صنف کشتارگاه - جگرکی - کله پز و کارگران و کارفرمایان میداین تهران با تجلیل زیاد و با همان



سند شماره ۲

سند شماره ۴

سند شماره ۱

سند شماره ۲

سند شماره ۳

سند شماره ۵



گروه تاریخ جام جم

از مدتها پیش، خوانندگان روزنامه و جمعی از نخبگان در تماسهای گوناگون، نسبت به تبلیغ بهائیت در مناطق مختلف و تبعات اجتماعی و فرهنگی آن، هشدار می دادند و خواستار اقدامی جدی و منطقی جهت آگاه سازی عموم مردم بویژه نسل جوان از ماهیت، پیشینه و اهداف این گروه بودند. لذا از حدود یک سال قبل، موضوع در روزنامه مورد بررسی قرار گرفت و سرانجام با تصویب اجرای پروژه، این مأموریت به ویژه نامه ایام و گروه تاریخ روزنامه محول شد. مقاله حاضر گزارشی است از فرآیند تدوین و بازتاب های ایام ۲۹.

### ۱. فرآیند تدوین

در نخستین گام، گروه علمی ایام با تشکیل جلساتی، سیاستها و خطوط مشی خویش را به شرح زیر صوب ساخت:

۱) با توجه به موضوع ویژه نامه ایام، روح حاکم بر مطالب، تاریخی - سیاسی خواهد بود. (۲) مطالب، باید عالمانه، مستند و به دور از شعارزدگی تهیه شود. به عبارت دیگر رویکرد بحث باید علمی و استدلالی باشد. (۳) از نیروهای فعال در عرصه مطالعات تاریخ معاصر برای مشارکت در این اقدام دعوت شود. (۴) از اسناد و تصاویر موجود در آرشیوهای مراکز و دستگاه های مختلف (اعم از دولتی و خصوصی) استمداد بهره گیری شود. (۵) حتی الامکان از منابع بهائی، بویژه در مباحث اساسی و نتیجه گیری های آن، استفاده گردد. (۶) بر طرح مباحث بکر و ناگفته - یا کمتر گفته شده - بیشتر تکیه شود. (۷) مباحثی که قبلا از سوی محققان بدان پرداخته شده، این بار با پرداختی نو و با منابع و مآخذی غنی تر مورد بررسی قرار گیرد. (۸) این ویژه نامه به مسائل سیاسی روز که در مجامع داخلی و بین المللی انجام می گیرد مربوط نمی شود و صرفا یک حرکت تحقیقی و پژوهشی است.

در گام بعدی، گروه علمی ایام، اهم موضوعات قابل طرح در ویژه نامه را معین ساخت. با توجه به مراتب فوق، محققان، مطالعه منابع بهائی و غیر آن را آغاز نموده و از موضوعات مختلف، فیش برداری کردند. در پایان این مرحله، هزاران فیش گردآوری شده، موضوع بندی شد و در اختیار اساتید و محققان قرار گرفت تا بر آن اساس به تالیف مقالات بپردازند. همچنین در خلال مطالعات، اسناد و عکسهای مناسب نیز از منابع بهائی اخذ گردید تا در صورت لزوم، مورد استفاده قرار گیرد.

پس از نگارش مقالات، گروه علمی به بررسی دقیق و موشکافانه آنها پرداخت و موارد نقص، ایراد و عدم الکمال هر یک را به نویسندگان ذی ربط گوشزد کرد و مولفان نیز به رفع موارد یاد شده و تکمیل مطالب پرداختند. آن گاه بررسی کلیه مقالات در هیات علمی صورت گرفت و مطالب از حیث لحن، نحوه ورود و خروج به بحث، ویرایش علمی و ادبی و سایر امور، بازخوانی، اصلاح و هماهنگ شد و برای صفحه آرایی آماده گردید.

نکته حائز اهمیت آن است که ما به دلیل ساختار مطبوعاتی ویژه نامه (ضرورت تنوع

## ایام ۲۹؛ فرآیند تدوین و بازتابها

# صدای سخن عشق...

گنجانده شد. اما همچنان مطالبی بسیار مستند و علمی و پراهمیت، امکان نشر در ایام را پیدا نکرد.

### ۲. بازتابها

**الف) واکنش های مثبت:** روز ششم شهریور ۱۳۸۶ مصادف با شب نیمه شعبان، فرخنده زادروز حضرت حجت بن الحسن العسکری<sup>ع</sup> بیست و نهمین شماره ایام، ضمیمه روزنامه جام جم در ۶۴ صفحه با عنوان: «بهائیت؛ آن گونه که هست» انتشار یافت و همان روز طی مدت کوتاهی در سراسر کشور نایاب شد.

انتشار این ویژه نامه بازتاب های گسترده ای را در داخل و خارج از کشور برانگیخت و بلافاصله انبوه خوانندگان ضمن تماس یا مراجعه حضوری، خواستار یک یا چند نسخه از آن شدند. روزنامه نیز با پیش بینی این امر و اتخاذ تمهیدات لازم، در حد وسع خود در صد اجابت تقاضای مردم بود ولی به دلیل حجم زیاد درخواست ها ناگزیر شد تمهیدات ویژه ای را برای این امر اتخاذ کند تا تحت نظم خاصی درآید.

گروه قابل توجهی از مردم با تماس های تلفنی و ارسال پیام های الکترونیکی و... پرداختن به این موضوع را در مقطع کنونی، امری لازم و ضروری برشمردند و اظهار داشتند که ویژه نامه مذکور توانسته است تا حدود زیادی به این ضرورت پاسخ دهد.

در شهرستان ها نیز شاهد بازتاب های مختلفی بودیم. در اصفهان، راهپیمایان در روز نیمه شعبان این اقدام را مورد حمایت قرار دادند و علمای بزرگ این شهر با ارسال نامه ای خطاب به ریاست سازمان صدا و سیما پرداختن به این موضوع را اقدامی شایسته دانستند. که موجب آگاهی عمومی و مسرت خواص شده است. در قم نیز برخی مراجع عظام تقلید در سخنرانیهای متعدد خویش، انتشار این ویژه نامه را ستودند و اقدامی در جهت روشن شدن حقایق دانستند.

مطالب و کوتاهی مقالات) با محدودیت های چندی روبه رو بودیم که از آن جمله، ضرورت داشت مقالات کلی و مفصل، اولاً فشرده و ثانیاً به بخشهای مختلف تقطیع شود و همین امر شاید قدری از انسجام و وضوح مطالب کاست، لذا برای جبران «نسبی» این امر، در فهرست مندرجات ایام (صفحه ۱) مطالب به نحوی چیده شد که خواننده فهیم، به این مطلب عنایت داشته باشد که باید همه مقالات یک بخش را در کنار هم مطالعه کند و آنها را به صورت جامع و یکجا مبنای نتیجه گیری و قضاوت خویش قرار دهد. فی المثل در بحث «بهائیت و اسرائیل» باید همه مقالات بررسی گردد تا روابط سران بهائیت با صهیونیسم بین الملل و اشغالگران قدس به خوبی و به طور همه جانبه واکاوی شود و گر نه مطالعه یک مقاله و استناد بدان (بلکه استناد به یک پاراگراف آن) بدون توجه به سایر مقالات، که بویژه از منتقدان بهائی سر می زد، عمدتاً نمی تواند قضاوت جامع و دقیقی را به همراه داشته باشد.

به جرات می توان ادعا کرد که در ایام ۲۹ بخش قابل توجهی از مطالب، برای نخستین بار مطرح شده (و بقیه نیز با پرداختی نو ارائه) گردیده است و بیش از ۷۰ درصد استنادات و منابع بحث، از آثار بهائی اخذ شده. این در حالی است که تعداد قابل توجهی از نقدهایی که از سوی هواداران بهائیت به دست ما رسیده، بر این ادعا استوار است که این مطالب عمدتاً قدیمی و تکراری بوده و از کتابهای ردیه گرفته شده است! شاهد این امر نیز آن است که در تملعی نقدهایی که تاکنون به دست ما رسیده، نقد بخش قابل توجهی از مطالب ایام ۲۹ مغفول مانده و به آنها پرداخته نشده است زیرا استناد مباحث به طور عمده از منابع بهائی بوده و حرف حساب هم جواب ندارد!

از سوی دیگر حجم بسیار زیادی از مطالب تهیه شد، که این ۶۴ صفحه خلاصه صدها صفحه تحقیق انجام شده محسوب می گردید. بدین ترتیب بخش مهمی از مطالب در ایام



دیگری نیز به همراه داشت. عده ای که مقالات ایام به کامشان شیرین نیامده بود، در تماسهای تلفنی، با فحشها، اهانت های تند و تیز و انواع تهدیدات (حتی تهدید به اسید پاشی و قتل!) ما را نواختند. برخی هم با ایمیل و نامه با این اقدام مخالفت ورزیدند و البته در برخورد با این ویژه نامه و مقالات مختلف آن، غالباً تعبیری تند و خارج از نزاکت را به کار گرفتند و البته مواردی نیز وجود داشت که به نحو مودبانه نظر خویش را ابراز کرده بودند. همچنین باخبر شدیم که در روز انتشار این ویژه نامه در پاره ای شهرها نیز افرادی با برنامهریزی قبلی و بعضی با وانت بار به کیوسک های روزنامه فروشی مراجعه کرده بودند تا با جمع آوری هر مقدار ممکن از روزنامه و ایام ۲۹ جلو انتشار آن را بگیرند، ولی طبق اخبار واصله، خوشبختانه این اقدام نیز مانعی جدی در آگاهی بخشی خوانندگان فهیم فراهم نیآورد.

بنابر آنچه که در برخی سایتها منعکس شد ۱۰ روز پس از انتشار ویژه نامه کادر مرکزی بهائیان ایران نیز مجبور به اعلام موضع و تحریک اعضا به مقابله با ایام ۲۹ شد و جالب آن که همپای این بی مهریها، تماسهای روزافزونی نیز از عناصر منصف درون این گروه و نیز مسلمانانی که تحت تبلیغ بهائیان قرار گرفته اند، داشته و داریم که آگاهی بیشتر نسبت به پیشینه و اهداف این تشکیلات را خواستارند و زمینه ارتباط آنها با کارشناسان برجسته تدریجاً فراهم می شود.

بحمدالله ایام ۲۹ در تأمین هدف اساسی تهیه کنندگان، یعنی تبیین علمی حقایق تاریخی و ارتقای سطح آگاهی های نسل جوان کشور و نیز برانگیختن حس تحقیق و کوشش در جوانان بهائی (به دور از کلیشه های رایج و جنجال های تبلیغاتی)، بسیار موفق بوده است و تأثیرات مثبت و بلندمدت آن روز به روز بیشتر خودنمایی می کند.

در واقع، ویژه نامه ایام ۲۹، حرکتی برخاسته از عشق (عشق به حقیقت) بود که به گفته خواجه شیراز، خوشتر از پژواک و بازتاب آن، یادگاری در جهان هستی نیست:

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر

یادگاری که در این گنبد دوار بماند

پی نوشت:

۱. صدا به معنای پژواک و بازتاب صدا است. به قول ملای رومی: این جهان کوه است و فعل ما ندا / سوی ما آید نداها را صدا.

## مخاطب اصلی مقالات ایام ۲۹

مخاطب مقالات ایام ۲۹ (که به تبیین دقیق و علمی تاریخ بهائیت و عملکرد سران آن در ۱۶۰ سال اخیر اختصاص دارد) در درجه نخست، ملت شریف و هوشمند ایران اند که اکثریت قاطعشان مسلمان و شیعه اند و از جان و دل، به حضرت حجت بن الحسن العسکری «عج» عشق می ورزند و ضروری است با ماهیت و مواضع سیاسی و فکری فرقه ای که شخصیت آن حضرت را انکار کرده و موضوع انتظار و فرج وی را منافی می شمارد، دقیقاً آشنا شوند و راه را از چاه باز شناسند. علاوه بر این، «ایام» به سنت معمول خویش، در انتخاب موضوعات ویژه خود، مناسبت های تاریخی روز و ماه را در نظر می گیرد و چون انتشار ایام ۲۹ با شب ولادت حضرت امام مهدی «عج» مقارن بود، طبعاً مناسبتی بهتر از موضوعات مربوط به آن حضرت وجود نداشت. لذا صفحات نخست «ایام»، به بحث درباره جشنهای نیمه شعبان تهران و نیز بیان الطاف امام عصر «عج» به انقلاب اسلامی ملت ایران از زبان رهبر فقید انقلاب، اختصاص یافت. بنابر آنچه گفته شد، مخاطب «ایام»، بیش و پیش از هر کس، ملت مسلمان و شیعه ایران بوده و هست. در عین حال، از آنجا که موضوع ویژه نامه به تبیین کارنامه بهائیت اختصاص دارد، جوانان بهائی نیز (که به تبلیغات تشکیلات بهائیت بسنده نکرده و خواهان توسعه و تعمیق آگاهی هایشان راجع به این آیین اند) می توانند مخاطب این ویژه نامه باشند و برای آشنایی با دیدگاه منتقدان بهائیت و شناختی واقع بینانه و غیر کلیشه ای از پیشینه و عملکرد سران فرقه (برپایه اسناد و منابع معتبر موجود: اعم از بهائی و غیربهائی) به مطالعه دقیق «ایام» بپردازند. اینان، حتی می توانند از صفحات آغازین ایام (ص ۲ و ۳) نیز برای اطلاع بیشتر از باورها و سنتهای هموطنان مسلمان خویش، بهره گیرند و به این معنا، مخاطب آن صفحات نیز باشند.

با توجه به نکات فوق، می توان درباره ایراد برخی از منتقدین «بهائی» ایام، که در مقالاتشان (متأسفانه بالحنی موهون و دور از نزاکت) به درج مطالب مربوط به حضرت ولی عصر عج در صفحات آغازین ایام اعتراض کرده اند داوری کرد و به نادرستی این ایراد پی برد. یکی از منتقدان بهائی ایام، در اعتراض به مطالب مندرج در صفحات یاد شده می نویسد: «در صفحات ۲ و ۳ این ویژه نامه به مطالب جالبی برخوردیم. اگر واقعا هدف شما عزیزان آشنایی افراد، با خصوصیات دیانت بهائی می باشد، پس این مقدمه طویل و فریب دهنده از بهر چه؟! شما با سوءاستفاده از شرایط زمانی و فکری برخی از مردم [بخوانید: اکثریت قاطع ملت ایران] که خود را مهیای مراسم روز ۷ شهریور [یعنی همان نیمه شعبان!] می نمودند، قصد در پذیرش سریع و بی چون و چرای مطالب خویش از سوی آنان داشتید.»

(«بهائیت آن گونه که شما می خواهید»، بی نام، مندرج در سایت های بهائی)

به راستی، آیا آن گونه که منتقد فوق ادعا می کند، ملت فهیم و تیزهوش ایران، اینقدر آسان و سریع فریب می خورد؟!





# نقدی «روش شناسانه» بر مقالات انتقادی علیه ایام ۲۹ دلایل، قوی باید و معنوی...!

پس از انتشار ایام ۲۹ تعدادی مقاله علیه مندرجات آن در سایتهای بهائی منتشر و یا توسط بهائیان به دفتر روزنامه تحویل شد که پاسخ به تمامی آنها فرصتی گسترده می‌طلبید و از ظرفیت این نشریه بیرون است. به همین علت سائیتی با عنوان «ایام ۲۹: بهائیت آن گونه که هست»، توسط نویسندگان ایام طراحی و راه اندازی شده که هم اینک قابل مراجعه عموم می‌باشد. نشانی سایت از این قرار است: [www.ayam29.com](http://www.ayam29.com)

تفصیل مطالب در آنجا آمده لکن ذیلا در حد ظرفیت محدود این شماره از ویژه‌نامه، به مروری انتقادی بر مقالات علیه ایام می‌پردازیم. در خور ذکر است که مقالات انتقادی مذکور، در روزنامه موجود می‌باشد.

## یک تذکر

سخن را با یک تذکر اخلاقی آغاز می‌کنیم: بهائیان نوعا آثار و نوشته‌های مخالفان و منتقدان خود را «ردیه» می‌نامند و در واقع می‌کوشند از این واژه (که ظنین خوش‌آهنگی در ذهنها ندارد) به مثابه حربه‌ای روانی بر ضد آنها بهره گیرند؛ سیاستی که بر ضد مقالات علمی و تحقیقی ایام ۲۹ نیز فراوان از آن سود جستند و حتی مقالات ایام را «تلخیص کتب ردیه» شمرده‌اند. چنانچه انتقاد از هر چیزی، «ردیه نویسی» بر ضد آن قلمداد شود، طبیعتا می‌توان مقالات خود آقایان بهائی بر ضد ویژه‌نامه ایام را نیز «ردیه» علیه ایام نامید و نویسندگان آن مقالات را «ردیه نویس» شمرند. این بابی است که خود آقایان بهائی در حملاتشان به مخالفان و منتقدان خویش (و از جمله، به نویسندگان ایام) گشوده‌اند ولی ما که (به تبعیت از ادب علمی و اسلامی) این گونه برخورد با منتقدان را روا نمی‌شماریم، تلافی به مثل نکرده و این سیاست را در مورد آنها به کار نمی‌گیریم. باشد که این امر، اندکی در تعدیل رفتارها موثر افتد.

## ایرادات روش شناختی

مقالات واصله به جام جم و نیز مندرج در سایتهای بهائی (در انتقاد از ایام ۲۹) نوعا به لحاظ «روش شناختی»، اشکالات اساسی دارند که مهمترین آنها عبارتند از: دوری از ادبیات نقد علمی، اشتباه «نقد» با «توهین» به افراد، طفره از پاسخگویی به مطالب اساسی و محوری، تک‌بینی و جزئی‌نگری، قیاسهای ناروا، تحریف معنای کلمات، تناقض مقالات با یکدیگر، و شباهت عجیب برخی از مقالات به همدیگر. در زیر، به یکی از این موارد: (دوری از ادبیات نقد علمی) اشاره می‌کنیم.

## دوری از ادبیات نقد علمی

اکثریت قاطع مقالات انتقادی بهائیان علیه ایام ۲۹، از همان اوایل مطلب، و بعضا از همان سطر و جمله نخست، پیش از

هرگونه بحث و استدلال بر مدعای خویش، تازیانه اتهام و دشنام را بیرون کشیده و نویسندگان مقالات علمی و تحقیقی ایام را با انواع و اقسام اتهامها و هتاکها به گرمی نواخته‌اند و با این کار، عملا باب بحث و گفتگو را نیز بسته‌اند. یکی از منتقدان مدعی است نویسندگان ایام، گروهی‌اند که «بدون رعایت کوچکترین عدل و انصاف» به نگارش پرداخته و «مطالبی غیرواقع» را «که سراسر اتهام است بدون ارائه سند معتبر نگاشته‌اند».

دیگری می‌گوید: این ویژه‌نامه «با هنرمندی هر چه بیشتر سعی بر آن دارد که یک ادعای کهنه و پوسیده را این بار در لباسی جدید مطرح سازد». سومی ادعا می‌کند که این ویژه‌نامه، «در مورد دیانت بهائی، مطالبی سراسر کذب و تهمت و افترا و بر اساس ردیه‌ها و نوشته‌های مخالفین این آیین منتشر» کرده است.

چهارمی، ایام را حاوی مطالب «خلاف واقع و اکاذیب» دانسته و پنجمی آن را مجموعه‌ای می‌شمارد که «در بسیاری از مضامین و مندرجات خود، ره به خطا رفته و به گونه‌ای یکطرفه و ناصواب به نتیجه‌گیری پرداخته» است و ضمن تحریم خرید و فروش روزنامه و عدم ورود به سایت آن، باید برای تهیه‌کنندگان از درگاه خداوند تقاضای عفو و بخشش کرد. ششمی، تهیه‌کنندگان ایام را متهم می‌سازد که در نگارش مطالب «با استعانت از حد اکثر بغض، عناد و عداوت، مناقب و فضایل انسانی چون حسن نیت، انصاف، صداقت، حقیقت‌جویی و... را زیرپا نهاده و در نهایت غرض‌ورزی و خصومت به درج صفحات متعددی از انواع تهمت‌ها، افتراهای ناروا، اکاذیب، سوءتفاهمات، اهانت و اسائه ادب نسبت به مقدسات و معتقدات دیانت بهائی» کرده‌اند. هفتمی، می‌نویسد:

«نویسندگان این مقالات کسانی هستند که نه گوش شنوایی به جوابهای بهائیان دارند و نه خیال شنیدن صحبتهای آنها را». هشتمی خطاب به سردبیر روزنامه می‌گوید: «به خاطر خودشیرینی و پاچه‌خواری، چشم روی حقیقت بسته‌ای... باور کن تو بدون این که بدونی خدمت بسیار بزرگی به جامعه بهائی ایران کردی. اول این که همکاران آن قدر ناشیانه و آمانورانه استدلال کردن که مجله و گفته‌هایشان ساعتها ما را خندانند. باور کن از دیدن فیلم عصر جدید چارلی چاپلین [کذا] هم اینقدر نخندیدم...». نهمی، ضمن توهین شدید به نویسندگان ایام، این چنین عقده‌گشایی می‌کند: «...این نویسندگان بی‌نوا که برای رسیدن به نان و نوا، روح خود را به رایگان به مصادر جهل و ظلم و مطالع شقاوت و بیداد فروخته‌اند...». البته معلوم نمی‌سازد که این نویسندگان به اصطلاح «بی‌نوا» که (به زعم وی) برای «رسیدن به نان و نوا» خود را فروخته‌اند، چرا و به چه

دلیل، به قول ایشان با مصادر جهل و ظلم، «رایگان» معامله کرده‌اند؟! «دهمی نیز، در ذیل مقاله فوق، این شعرگونه را درج می‌کند که: «...سپاه شیطان اگر به بدی نخواند، به چه چیز فرایخواند. ننگ بر آن کسی که... اینک در مرداب پستی و مرگ گمان دارند با گفتن این چرندهای بی‌ارزش به کناره رهایی

دلایل، به قول ایشان با مصادر جهل و ظلم، «رایگان» معامله کرده‌اند؟! «دهمی نیز، در ذیل مقاله فوق، این شعرگونه را درج می‌کند که: «...سپاه شیطان اگر به بدی نخواند، به چه چیز فرایخواند. ننگ بر آن کسی که... اینک در مرداب پستی و مرگ گمان دارند با گفتن این چرندهای بی‌ارزش به کناره رهایی

اکثریت قاطع مقالات انتقادی بهائیان علیه ایام ۲۹، از همان اوایل مطلب، پیش از هرگونه بحث و استدلال، تازیانه اتهام و دشنام را بیرون کشیده و نویسندگان مقالات علمی و تحقیقی ایام را به گرمی نواخته‌اند

را این چنین می‌آورد: «انتشار این مجله مرا به یاد بیان حضرت بهاء الله در لوح رئیس انداخت که می‌فرمایند: «فلما وردنا المدینه وجدنا رؤسائنا کالاطفال الذین یجتمعون علی الطین لیلعبوا به و ما وجدنا منهم من بالغ لنعلمه ماعلمنی الله و نلقت علیه من کلمات حکمه منبع... آنچه که شما تحت عنوان مجله‌ای تحقیقی منتشر ساخته‌اید، به قول آقای توح امینی، واقعا ارزش خواندن و بررسی کردن ندارد. افکار منسوخه، اکاذیب مجعوله، استنباطات غیرمعموله، شواهد منقول از ردیه، منکوس کردن منویات، ربط دادن مطالب به مواضع نامربوط و بسیار از نکات دیگر که اگر کسی حال و حوصله داشته باشد او صد البته که ما نداریم!» بنشینند و یکی یکی را بررسی نمایند».

مضمون عبارت عربی فوق که از حسینعلی بهاء نقل شده چنین می‌شود: «زمانی که وارد شهر شدیم روسای آن را همچون کودکانی یافتیم که روی گل جمع می‌شوند تا با آن بازی کنند و در بین آنها فرد بالغ (و رشیدی) که آنچه خداوند به من آموخته به آنها بیاموزیم نیافتیم...». بدین گونه جناب بهاء، رهبران شهر را تماما کودکان نابالغ شمرده است

## تحریف معنای کلمات

تحریف معنای کلمات مخالفان، خصوصیت دیگر مقالات انتقادی بر ضد «ایام» است. نویسنده یکی از این مقالات می‌نویسد: «راستی تا یادم نرفته به آن آقایی که از دین بهائی تبری کرده و می‌گوید که حالا احساس لذت از آزادی می‌کند بگویند کاملا حق با ایشان است و حالا می‌توانند با خیال راحت مشروب بخورند و تریاک بکشند و چند زن صیغه‌ای بگیرند و... در حالی که تمامی این کارها برای یک بهائی ممنوع است و حرام و از منظر ایشان به دور از آزادی» (تشکر از سردبیر جام جم، مورخ ۱۳۸۶/۶/۱۵، مندرج در سایتهای بهائی)

آیا به راستی فردی که از بهائیت تبری جست و به دامن اسلام برگشته، مقصودش از آزادی در کلام فوق، آزادی در انجام مشروب خوری و کشیدن تریاک است؟! یا آزادی از فشارها و تضيیقات محفل بهائی در کار اعضای فرقه؟! روشن است که معنای دوم، مراد بوده و جناب منتقد، کلام وی را به وارونه تفسیر کرده است.

و نویسندگان «بهائی» علیه ایام نیز در واقع از همین منظر حکیمانه (نگاه عاقل اندر سفیه!) به منتقدان خود نگرسته‌اند! جالب این است که «سلطان» صاحبقران ما، با این ادب کریمانه! در اوایل مقاله خود به نویسندگان ایام طعن می‌زند که: «در تمام طول و عرض مجله [ایام ۲۹] لحن تمسخر و استهزاء حاکم است. وقتی کسی یا کسانی را دعوت می‌کنید که به تحری حقیقت بپردازند، لااقل در اینجا آن پوزخند مرموز گوشه لب آخوندی را از خود دور کنید تا خواننده قدری به حرف شما اهمیت بدهد. چون در این زمان دیگر کسی به تمسخر گوش نمی‌دهد بلکه به حرف حساب گوش می‌دهد».

گویا جناب سلطان، در خرده فرمایشاتشان، اطلاق تعابیر محترمانه‌ای! چون لاطنالات، ترهات، افکار منسوخه، اکاذیب مجعوله و... را در حق حریف، «حرف حساب» یا لازمه حرف حساب شمرده‌اند! کاری نمی‌شود کرد؛ به هر

حال، سلطان است و ادبیات سلطانی! دلایل قوی باید و معنوی نه رگهای گردن به حجت قوی و اما بشنوید از منتقد دیگر ایام (پریسا خانم) که واژه‌های تازه‌ای چون «خزعبلات»، «سخنان سخیف»، «اندیشه خام»، «افکار مریض، جنگجو، تشنه خونریزی، دوستدار نابودی و آشوب» را به «فرهنگ لغات» منتقدان بهائی از ایام افزوده و به «غناى واژگانی» آن یاری رسانده‌اند! مهمتر از این، در جبین کشتی مقالات ایام، نور عظمت و رستگاری را (البته اشتباه نشود، برای «بهائیت») رؤیت کرده‌اند.

ایشان، که از درج تصویر دیدار و همنشینی دوستانه سران بهائیت با دیکتاتورهای وابسته جهان (در صفحات ۲۰ و ۲۱ ایام) و تیتیر بالای آن: «همراه دیکتاتور، رویاروی ملت»، شدیداً به خشم آمده‌اند، این چنین می‌نویسد: «در جای دیگری از این ویژه نامه، به صفحات مصوری برمی‌خوریم که توجه به این خزعبلات هم خالی از لطف نیست... گرفتن نتیجه‌ای کاملا نامعقول و مغرضانه و غلط چیزی به جز اثبات دوباره سخافت اندیشه صاحبانش نیست. چنین نتایجی تنها از افکار مریض، جنگجو، تشنه خونریزی، دوستدار نابودی و آشوب بر می‌آید که جهان را تنها عرصه و حق خویش می‌پندارند. ذهن خرد و کوچک آنها...».

البته ظاهرا این یک مقاله، پایانی خوب و خوش یافته است. زیرا پریسا خانم، پس از آن همه هتاک و یقه درانی، در پایان به نویسندگان ایام «خسته نباشید» گفته! و می‌افزایند: «ولی خودمانیم، معنی این که حضرت ولی امرالله [شوقی افندی] می‌فرمایند: «معاندین، منادیان حقد» را از خلال این اقدامات می‌فهمیم، که چقدر ما بهائیان را برای تبلیغ سر ذوق می‌آورد و چه اندازه هموطنان شریف و عزیزمان را طالب تحری حقیقت می‌کند! دستشان درد نکند». ما نیز متقابلا به ایشان خسته نباشید گفته و از این که می‌بینیم بحمدالله همه چیز ظاهرا به خیر و خوشی ختم شده و حتی از قرار معلوم، آن عصبانیت‌ها نیز، صوری و نمایشی بوده، خیلی ذوق زده شده و خدا را شکر می‌کنیم!

جالب است بدانیم، این همه اتهام و دشنام، در حالی است که برخی از منتقدان ایام، صریحا یا تلویحا اعتراف دارند که نویسندگان ایام، برای تهیه مقالات خود کتابهای بسیاری را خوانده و در تالیف مطلب، رنج زیادی را بر خود هموار کرده‌اند. یکی از منتقدان با اشاره به مقاله «ماه عسل در عشق آباد» مندرج در ایام می‌نویسد: نویسنده این مقاله «ظاهرا برای تهیه آن مرارت بسیاری را متحمل شده است که حداقل آن مطالعه کتابهای بسیار است که به برخی از آنها در پی نوشت اشاره نموده» است.



الف . کاویاتی

بهترین جواب برای بسیاری از اشکالات مندرج در نوشته‌های منتقدان ایام ۲۹، مراجعه به اصل مطالبی است که آنها از آن انتقاد کرده‌اند. همراه با توجه به کلیت مقاله‌ای که مطالب در ضمن آن آمده است و نیز ملاحظه پیوند آن مقاله (به عنوان جزئی از مجموعه مقالات مربوط به یک موضوع خاص در ایام) با مقالات پیش و پس از آن، و نهایتاً تطبیق دقیق این همه، با ایراد و اشکال وارده توسط نویسندگان بهائی.

در واقع، مطالبی که در ایام ۲۹ آمده، نوعاً جواب ایرادات منتقدین را در خودش، دارد. توضیح بیشتر آن که، منتقدین بهائی نوعاً یا مطلب را اساساً درست نخوانده و عجولانه به رد آن پرداخته‌اند یا در صورت مسئله (آن گونه که در مقالات ایام آمده) به نحوی دست برده‌اند. در فرض اخیر نیز، یا مطلب را رسماً تحریف کرده‌اند یا آن را از جایگاه کلی و جغرافیایی معنایی آن بیرون برده و جدا و گسسته از کلیت موضوع و مطالب و مقالات مرتبط با آن (به صورت «مثله» شده) بر کرسی نقد و رد نشانده‌اند. آنگاه بر اساس صورت مسأله‌ای غالباً خودساخته یا ناقص و بیگانه از آنچه در ایام آمده، اشکال خویش را مطرح ساخته‌اند.

برای همه این موارد که گفتیم می‌توان نمونه‌های متعدد نشان داد که تفصیل آن در سایت «ایام ۲۹: بهائیت آن گونه که هست» آمده است و ذیلاً در حد ظرفیت محدود این مقاله، به دو مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

#### نمونه اول

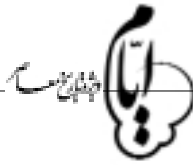
در صفحات ۸ الی ۱۱ ایام ۲۹، دو موضوع، با استناد به کتب و آثار خود بهائیان، به طور روشن و جداگانه مطرح و تبیین شده است:

**الف)** حمایت رسمی و جدی دولت روسیه تزاری از بهائیان در عشق‌آباد و دیگر مناطق واقع در قلمرو امپراتوری تزاری (صفحات ۸ و ۹ ایام ۲۹، مقالات «ماه عسل در عشق‌آباد» و «پیامدهای یک قتل»)

**ب)** مبارزه شدید دولت روسیه شوروی با بهائیان، به عنوان عمال پیشین روس تزاری و عوامل بعدی انگلیس (صفحات ۱۰ و ۱۱ ایام، مقاله «مبارزه دولت شوروی با بهائیان»).

بر پایه این مقالات، بهائیان ساکن روسیه در زمان امپراتوری تزاری، همواره مورد حمایت و نوازش حکومت روسیه قرار داشته‌اند ولی با فروپاشی سلسله تزاری در اثر انقلاب کمونیستی اکتبر ۱۹۱۷، بزودی اوضاع تغییر کرده و از سوی دولت روسیه شوروی به عنوان همبستگان پیشین سیاست ضدانقلابی تزارها و عوامل بعدی بریتانیا، مورد حبس و تبعید و مصادره اموال و ممنوعیت فعالیت واقع شده‌اند. یکی از مآخذ این بحث نیز، کتاب «سالهای سکوت؛ خاطرات اسدالله علیزاد» از بهائیان مقیم روسیه است که مطالب مندرج در صفحات ۱۹ - ۲۰ و نیز ۲۷ - ۲۴ و ۷۰ و ۷۴ - ۸۲ - ۸۳ و ۸۹ و ۲۴۰ آن، به تناسب بحث، هم در مقاله «ماه عسل در عشق‌آباد» و هم در مقاله «مبارزه دولت شوروی...» مورد استفاده و استناد قرار گرفته است.

حال ببینیم، یکی از منتقدان بهائی، چگونه در انتقاد از مقاله «ماه عسل در عشق‌آباد»، در اثر بی‌توجهی به آنچه فوقاً گفتیم، ایراداتی را مطرح می‌کند که با اندک تاملی می‌توان به بطان آن پی برد. منتقد مزبور، با امضای «آرزو»، پس از «کهنه و پوسیده» خواندن ادعاهای ایام، و صدور حکم در همان گام اول، می‌نویسد: «مطلب مورد نظر تحت عنوان «ماه عسل در عشق‌آباد» است که البته ارتباط عنوان و متنی که در ذیل آن آمده است برای خواننده روشن نمی‌گردد. اما داستان همان سناریوی



## بررسی انتقادی نمونه‌هایی از اشکالات بهائیان بر مقالات ایام ۲۹ ما ایستاده‌ایم؛ پاسخ منطقی بدهید!



پاره‌ای از مقالات انتقادی به ایام ۲۹

تکراری ارتباط دیانت بهائی با روسیه می‌باشد که نویسنده [مقاله «ماه عسل...»] ظاهراً برای تهیه آن مرارت بسیاری را متحمل شده است که حداقل آن مطالعه کتابهای بسیار است که به برخی از آنها در پی نوشت اشاره نموده و از آن جمله می‌توان کتاب «سالهای سکوت» را نام برد که نویسنده محترم بخشهایی از آن را عیناً درج نموده و به زعم خود فلسفه مهاجرت تعدادی از بهائیان به عشق‌آباد را مطرح ساخته است. مطالبی که مورد اشاره ایشان می‌باشد مربوط به مقدمه کتاب مورد نظر بوده و در صفحات ۱۹ - ۲۰ کتاب درج گردیده است و صرفاً به مهاجرت احبا به آن مدینه بنا به امر حضرت عبدالبهاء اشاره دارد. حال سوال اینجا است که چرا نویسنده... کتاب رانیمه‌کاره و ناتمام رها نموده و دیگر صفحات آن را که قریب بر ۲۳۰ صفحه می‌باشد و مشحون از وقایع تلخ و دهشتناک است مطالعه ننموده است. زیرا اگر چنین بود یا ذره‌ای انصاف در وجود ایشان خودنمایی می‌نمود، بعید به نظر می‌رسید که چنین قلم فرسایی نموده و اکاذیبی آشکار را به جای حقیقت به ملت ایران هدیه نماید».

این منتقد بهائی سپس از ص ۲۵ «سالهای سکوت» نقل می‌کند که: «تاریخ پیشرفت امرالله و انتشار و توسعه آن را در روسیه باید به دو دوره تقسیم کرد: دوره قبل از انقلاب ۱۹۱۷ که احبا در نهایت آسایش و آرامش به سر می‌بردند و از نظر مادی خداوند به آنها خیر و برکت عنایت فرموده بود... و نزد دولت و ملت عزیز و محترم بودند... دوره دوم بعد از انقلاب است که دولت اصولاً بنا به مشرب و معتقدات خود دست به اقدامات وسیع و دامنه داری علیه دیانت و معتقدات دینی زد...» در ادامه به نقل از همان کتاب، به مشکلات و تضییقات شدیدی که دولت روسیه شوروی برای بهائیان فراهم ساخته می‌پردازد و سپس مدعی می‌شود که این مطلب، «نشان می‌دهد با وجود ادعای برخی از نفوس من جمله نویسنده محترم مطلب «ماه عسل در عشق‌آباد»، هرگز دیانت بهائی را با کشور روسیه (و البته نه با هیچ کشور دیگری) ارتباطی نبوده و نیست و برخلاف تصور ایشان این آیین الهی حتی در آن کشور نیز مورد آزار و اذیت قرار گرفته است... و اگر قرار بود آن کشور بنا به دلایل سیاسی به زعم نویسنده با جامعه بهائی مرتبط باشد چه لزومی بر این همه آزار و اذیت بر جامعه‌ای بود که به عنوان یک دیانت جهانی تعالیم خود را منتشر می‌نماید؟ یا آن که چه شد که کشوری که به گمان باطل شما، موسس این دیانت بود معتقدین آن را تا بدین حد مورد آزار و اذیت قرار داد؟».

کمی دقت در اظهارات منتقد فوق نشان می‌دهد که وی، اولاً مقاله «مبارزه دولت شوروی با بهائیان» را در صفحه بعد مقاله «ماه عسل در عشق‌آباد» نخوانده است، زیرا علاوه بر موضوع آن، که به برخورد تند روسیه شوروی با بهائیان اختصاص دارد، در

### طرفه از پاسخگویی به مطالب اساسی و محوری

یکی از اشکالات اساسی که به نویسندگان بهائی مخالف ایام وارد است آن است که از پاسخگویی علمی و قانع‌کننده به مطالب اساسی و کلیدی مقالات ایام طفره رفته‌اند. در سراسر ویژه‌نامه، با مطالب کلان و بسیار مهمی نظیر نکات زیر روبه‌رو می‌شویم که در مجموعه مقالات انتقادی بر ضد ایام، راجع به آنها یا هیچ گونه تعرضی صورت نگرفته یا پاسخ درخور داده نشده است:

۱. حضور چشمگیر منسوبین نزدیک حسینعلی بهاء در سفارت روسیه در ایران.
  ۲. حمایت جدی و رسمی پرنس دالگوروکی (سفیر روس تزاری در ایران عصر ناصرالدین شاه) از بهاء در جریان سوءقصد نافرجام بابیان به شاه ۳. حمایت رسمی دولت تزار از بهائیان در عشق‌آباد روسیه ۴. پیوند عباس افندی با انگلیسی‌ها و گرفتن لقب سر و نشان نایت هود از دست ژنرال انگلیسی اشغالگر قدس ۵. پیوند و تعامل صمیمانه و فزاینده شوقی افندی و روحیه ماکسول با سران اسرائیل ۶. حمایت دیکتاتورهای وابسته در آسیا و امریکای لاتین و آفریقا و ایران (رژیم پهلوی) از بهائیان ۷. تصدیق توبه‌نامه باب توسط مهمترین مبلغ و نویسنده بهائیت: میرزا ابوالفضل گلپایگانی! و...
- خود این چشم بستن بر مسائل کلان و اساسی، آیا نشان از ناتوانی در پاسخگویی به آنها، و قبول تلویحی اشکالات وارده در مورد آنها نیست؟! و

پی نوشت آن نیز به صفحات ۲۷ - ۲۴ و ۷۰ و ۷۴ و ۸۲ - ۸۳ و ۸۹ و ۲۴۰ کتاب سالهای سکوت ارجاع داده شده است. پس ایراد منتقد، که نویسنده «ماه عسل در عشق‌آباد»، تنها مقدمه سالهای سکوت را خوانده و پس از آن، «کتاب را نیمه‌کاره و ناتمام رها نموده و دیگر صفحات آن را که قریب بر ۲۳۰ صفحه می‌باشد و مشحون از وقایع تلخ و دهشتناک است مطالعه ننموده است» وارد نیست.

**ثانیاً** منتقد، مقاله «ماه عسل در عشق‌آباد» را نیز درست و دقیق نخوانده است، زیرا اگر اندکی دقت می‌کرد مناسبت عنوان مقاله: «ماه عسل در...» با محتوای آن (روابط صمیمانه بهائیان با روسهای تزاری، و برخورداری آنها از حمایت حکومت تزار) را کاملاً درک می‌کرد و دیگر نمی‌نوشت «ارتباط عنوان و متنی که در ذیل آن آمده است برای خواننده روشن» نیست.

**ثالثاً** به نظر می‌رسد که این منتقد بهائی، حتی نقد خود بر مقاله ایام را نیز درست نخوانده است! زیرا در بخشی از نقد خود، که به نقل مطلب صفحه ۲۵ «سالهای سکوت» اختصاص دارد، صریحاً از نویسنده «سالهای سکوت» نقل می‌کند که: تاریخ بهائیت را «در روسیه باید به دو دوره تقسیم کرد: دوره قبل از انقلاب ۱۹۱۷ که احبا در نهایت آسایش و آرامش به سر می‌بردند و از نظر مادی خداوند به آنها خیر و برکت عنایت فرموده بود... و نزد دولت و ملت عزیز و محترم بودند... دوره دوم بعد از

انقلاب...» و این همان مدعای مقاله «ماه عسل در عشق‌آباد» است که از حمایت جدی و رسمی دولت روسیه «تزاری» از بهائیان سخن می‌گوید! و ضمناً نشان می‌دهد که

#### سایت «ایام ۲۹»

نویسندگان ایام ۲۹ (ویژه بهائیت)، با افتتاح این سایت به سوال‌ها و ایراداتی که پیرامون مقالاتشان طرح شده، پاسخ می‌دهند:

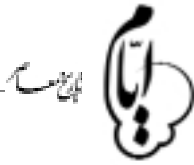
[www.ayam29.com](http://www.ayam29.com)

انقلاب...» و این همان مدعای مقاله «ماه عسل در عشق‌آباد» است. بنابراین، ادعای منتقد بهائی مبنی بر این که: اگر نویسنده ایام کل کتاب سالهای سکوت را خوانده بود «او یا ذره‌ای انصاف در وجود ایشان خودنمایی می‌نمود، بعید به نظر می‌رسید که چنین قلم فرسایی نموده و اکاذیبی آشکار به جای حقیقت به ملت ایران هدیه نماید»، درست نیست.

۵. این نتیجه‌گیری منتقد محترم نیز که ادعا می‌کند: فشار روسیه شوروی به بهائیان، «نشان می‌دهد علی‌رغم ادعای برخی از نفوس من جمله نویسنده محترم مطلب «ماه عسل در عشق‌آباد»، هرگز دیانت بهائی را با کشور روسیه (و البته نه با هیچ کشور دیگری) ارتباطی نبوده و نیست... چه شد که کشوری که به گمان باطل شما موسس این دیانت بود معتقدان آن را تا به این حد مورد آزار و اذیت قرار داد؟»، اشکالات عدیده دارد. نخست آن که، موضوع پیوند بهائیان با روسها، مربوط به عصر حاکمیت تزارها می‌شود، نه دوران حاکمیت اخلاف کمونیست‌شان و عجیب است که منتقد ما از این نکته روشن، غفلت کرده است.

دیگر آن که، با انقراض تزارها و روی آمدن بلشویک‌ها، «سیاست» و تبعاً لوازم و افزار آن، کاملاً در روسیه تغییر





کرد و چنانچه تزارها سازنده یا تقویت کننده بهائیت بودند. حاکمیت ضد تزاری نوین، نه تنها دیگر دلیلی بر ادامه نوازش گروههای همبسته با حکومت تزار (از جمله بهائیان) نداشت، بلکه شرایط سیاسی جدید اقتصادی می کرد که بهائیان، به دلیل همین سوابق حسنه با رژیم ضد انقلاب پیشین، مورد طرد و تعقیب نیز قرار گیرند و این گونه شد که «کشوری که به گمان» برخی از محققان «مؤسس» بهائیت بود، در شرایط و اوضاعی کاملا جدید و مغایر با شرایط و اوضاع عصر تزار، «معتقدین آن را تا بدین حد مورد آزار و اذیت قرار داد». سوم آنکه، ارتباط یا عدم ارتباط بهائیت با سایر کشورهای بیگانه (و استعماری)، ملازمه‌ای با ارتباط و عدم ارتباط این فرقه با روسیه ندارد که بتوان حتی با فرض اثبات عدم پیوند میان روسها و بهائیان، موضوع پیوند بهائیان با دیگر کشورها را به آن قیاس کرده و منتفی شمرد. بلکه ارتباط بهائیان با تک دولتهای بیگانه (انگلیس، آمریکا، اسرائیل و...) هر یک موضوع جدا و مستقلی است که باید جداگانه پرونده یکایک آنها را کشود و بر پایه اسناد و مدارک معتبر درباره‌شان نظر داد و نمی‌شود با قیاسهای مع الفارق، و به طور فله‌ای! روابط بهائیت با آن کشورها را انکار و تکذیب کرد.

تنها نکته درست و قابل قبول در اظهارات این منتقد بهائی در مقاله «آیا روسها از بهائیان حمایت می‌نمودند؟»، همان است که گفته است: نویسنده مقاله «ماه عسل...»، «ظاهرا برای تهیه آن مرارت بسیاری را متحمل شده است که حداقل آن مطالعه کتابهای بسیار است که به برخی از آنها در پی نوشت اشاره نموده» است. که ما نیز بابت این دست مریزاد شجاعانه! از ایشان صمیمانه تشکر می‌کنیم و ضمنا توصیه بجای خود ایشان در پایان مقاله‌شان را به خودشان یادآوری می‌کنیم که: «هرگز برای پی بردن به حقیقت دیر نیست، فضل الهی بی‌منتهی است اما شامل نفوسی است که چشم بر حقیقت نمی‌بندند، بلکه با تمام وجود آن را فریاد می‌کنند، امید آنکه تمام انسانها چشم حقیقت بین را که عطیه‌ای الهی است بگشایند و حقیقت را یکصدا فریاد زنند».

**نمونه دوم**

در صفحات ۴ الی ۱۹ ایام، در دو بخش مستقل، به ترتیب: موضوع روابط بهائیت با روسیه تزاری و انگلستان، به طور کاملا مستند بررسی شده است. بر پایه این بررسیها، بهائیان تا سالهای پایانی جنگ جهانی اول (مشخصا تا زمان فروپاشی امپراتوری تزاری در ۱۹۱۷) عمدتا با دولت روسیه تزاری در پیوند بوده‌اند که ماجراهایی نظیر حمایت جدی پرنس دالگوروکی (سفیر روس تزاری در ایران عصر ناصرالدین شاه) از حسینعلی بهاء، و نیز بنای اولین مشرق الاذکار بهائیان در عشق آباد روسیه با حمایت رسمی و آشکار حکام تزاری، از نمونه‌ها و شواهد بارز این امر است (ایام ۲۹، صص ۹ - ۴) اما (باید خاطر نشان ساخت که، بهائیت... برای ابد بسته و پیوسته به روسیه باقی نماند و با فروپاشی امپراتوری تزاری در اواخر جنگ جهانی اول، و ظهور دولت انقلابی شوروی در آن کشور (که به بهائیان، به چشم «زائده» دولت تزاری می‌نگریست) این فرقه نقطه اتکا پیشین را از دست داد و توسعه قدرت استعماری بریتانیا در خاورمیانه، و بویژه اشغال نظامی فلسطین (مقر پیشوایان بهائیت) توسط

قشون انگلیس، رهبر وقت این فرقه، عباس افندی، را (که از مدتها قبل، در خط ارتباط با غرب افتاده بود) به عنوان قبله سیاسی جدید، به سمت لندن سوق داد» (ایام ۲۹، صص ۱۲ و نیز صص ۱۱، ستون چپ). البته انگلیسیها از دیر زمان نسبت به بهائیان چشم طمع داشته و از طریق افرادی چون کلنل کمبل و مانکچی هاتریا می‌کوشیدند که رهبران بهائیت را به سوی خود جلب کنند، ولی بریدن کامل سران این فرقه از روسیه و پیوستگی تام و تمامشان به بریتانیا، تا زمان یادشده (فروپاشی امپراتوری تزاری) به عقب افتاد (همان، صص ۱۲).

آنچه که در بالا به طور خلاصه اما دقیق، از مقالات ایام نقل شد، نشان می‌دهد که از دیدگاه نویسندگان ایام، بهائیت در طول قرن ۱۹ و ۲۰ میلادی، با هر دو دولت روسیه و انگلستان پیوند و تعامل داشته اما این پیوند و تعامل، در زمانی واحد صورت نگرفته، بلکه در دو دوره «متمایز و جدا از یکدیگر» (عمدتا قبل و بعد از سال ۱۹۱۷) انجام یافته است. حال بنیمین این نکته بسیار روشن و آشکار در مقالات ایام، چگونه بر منتقدان بهائی مخفی مانده و بیهوده به این در و آن در زده‌اند.

یکی از منتقدان بهائی در مقاله خود با عنوان «بهائیت آن گونه که شما می‌خواهید»، ضمن ستایش از «علم» و «انصاف» و «دقت» خویش، نویسندگان ایام را گروهی «غلط نگار» معرفی می‌کند که متوجه نیستند حتی دانش‌آموزان دوره راهنمایی نیز به بطلان نظریات تاریخی آنها واقفند!

وی که خود را «یک جوان تحصیلکرده و منصف» معرفی کرده و مدعی است «به مطالعه دقیق مطالب نگاشته در ویژه نامه ایام همت» گماشته «و اینک قلم منصف» او «به نگارش نظراتی چند در این زمینه» می‌پردازد، در بخشی از مقاله خطاب به اعضای روزنامه جام جم می‌نویسد: «هیچ عقل سلیمی حکم نمی‌کند که بهائیت در عین حال، هم با روسیه تزاری در ارتباط بوده و هم با دولت انگلستان رابطه داشته باشد. هر انسانی که کمی با تاریخ معاصر ایران آشنایی داشته باشد، نیک می‌داند که این دو کشور رقیب سرسخت یکدیگر در جهت تصاحب متر به متر این مملکت بودند. آخر چگونه می‌شود که بهائیت با هر دوی آنها دوست باشد؟ لاقال یکی را انتخاب می‌نمودید تا آنهایی که صرفا کتابهای تاریخ دوران تحصیلی راهنمایی را خوانده‌اند، به بطلان نظریات شما واقف نگردند (این یک پیشنهاد بود که امیدوارم در ویژه نامه‌های بعدی مورد استفاده قرار گیرد)...»<sup>۲</sup>

چنان که گفتیم، پیوند سران بهائیت با روس و انگلیس (و نیز دیگر دول استعماری) که در ایام از آن بحث شده، در زمانی واحد صورت نگرفته تا (با توجه به تضاد سیاسی این دولتها) با هم قابل جمع نباشد، به قول منتقدین: «در تناقض، هشت وحدت شرط دان!» بلکه بهائیان از بدو امر تا اواخر جنگ جهانی اول، با روسها در پیوند کامل بوده‌اند و پس از فروپاشی سلسله تزاری در ۱۹۱۷، قبله خویش را از پترزبورگ به لندن تغییر داده‌اند. چنانکه پس از جنگ جهانی دوم هم، که آمریکا در مقام تصاحب میراث استعماری بریتانیا و دیگران برآمد، بیشترین پیوند را با آمریکا و نیز اسرائیل یافتند. (و البته می‌دانیم که تعیین «آغاز و انجام» روابط یا گسست روابط میان گروهها و فرقه‌ها با دیگران، در بسیاری موارد به طور دقیق امکان‌پذیر نیست و بیشتر، «نقاط عطف» این روابط یا

نفوذ روس و انگلیس اشاره دارد). اصولا در طبقه حاکمه بریتانیا و نیز طبقه حاکمه روس تزاری، همواره دو گرایش سیاسی مخالف و تبعا دو جناح مختلف از دولتمردان وجود داشت که یکی از آن دو جناح و گرایش، به جد معتقد بود که برای حفظ سهم استعماری کشور خویش در ایران، باید سهم کشور استعماری رقیب را در ایران به رسمیت شناخت و بدین منظور باید ایران را برادرانه! و عادلانه! بین روس و انگلیس تقسیم کرد و این چنین بود که آن دو قدرت قرارداد بستند و چندی پس از آن، نیکولای دوم و ادوارد هفتم (پادشاهان وقت روس و انگلیس) در ژوئیه ۱۹۰۷ داخل کشتی با هم خوش و بش کردند و اینزولسکی و ادوارد گری (وزرای خارجه روس و انگلیس و طراحان قرارداد ۱۹۰۷) نیز در اکتبر همان سال در لندن با هم شام خوردند!

در جریان جنگهای ایران و روس تزاری در عصر فتحعلی شاه نیز، چنانکه مطلعان می‌دانند، انگلستان (که طبق پیمان مشترک دفاعی و تعرضی، متحد نظامی ایران علیه روسها بود) ناگهان به طور محرمانه با روسیه (که به موجب معاهده تیلسیت، متحد نظامی فرانسه علیه انگلیس بود) از مذاکره و سازش درآمد و در نتیجه اسرار نظامی ایران توسط سرگور اوزلی، سفیر لندن در کشورمان، به روسها لو داده شد و زمینه شبیخون مشهور روسها در اصلاندوز به ارتش ایران و تجزیه قفقاز و تحمیل قرارداد گلستان به کشورمان فراهم گردید.

ثانیا باید توجه داشت روس و انگلیس و دیگر دول استعماری، در عین جنگ قدرتی که با هم بر سر تصرف و استعمار کشورها و از آن جمله ایران اسلامی داشته و دارند، همواره در ضدیت با عوامل و کانونهای تحرک و مقاومت ملتها، نظیر مذهب تشیع و روحانیت شیعه، که مانع دستیابی استعمارگران به اهداف و مطامع خویش اند، «اتحاد نظر» و بالتبع «اشتراک عمل» دارند و این امر، شواهد و نمونه‌های زیادی در تاریخ ایران و خاورمیانه دارد که جای شرح آن در اینجا نیست. برای نمونه، رادمرد تاریخ ایران در عصر قاجار، امیرکبیر (همچون سلفش قائم مقام فراهانی) به یکسان مورد مخالفت و حمله سفیران

**دلایل، قوی باید و معنوی...!**

**ادامه از صفحه ۱۳**

منتقد دیگر ایام، آقای تورج امینی، به اشتمال ویژه‌نامه ایام بر «حدودا ۶۵ مقاله ریز و درشت!» (علامت تعجب از خود امینی است) اشاره کرده و می‌افزاید: «معلوم است که تمهیدات تهیه چنین ویژه‌نامه‌ای از پیش ریخته شده است و دهها به اصطلاح محقق و مورخ، تمام قوای خود را جمع کرده‌اند تا بر بی‌آزارترین جامعه ایرانی بتازند!»<sup>۱۳</sup> حتی اعتراف می‌کند که: «جواب دادن به تمام این مقالات از عهده یک نفر خارج است»<sup>۱۴</sup>.

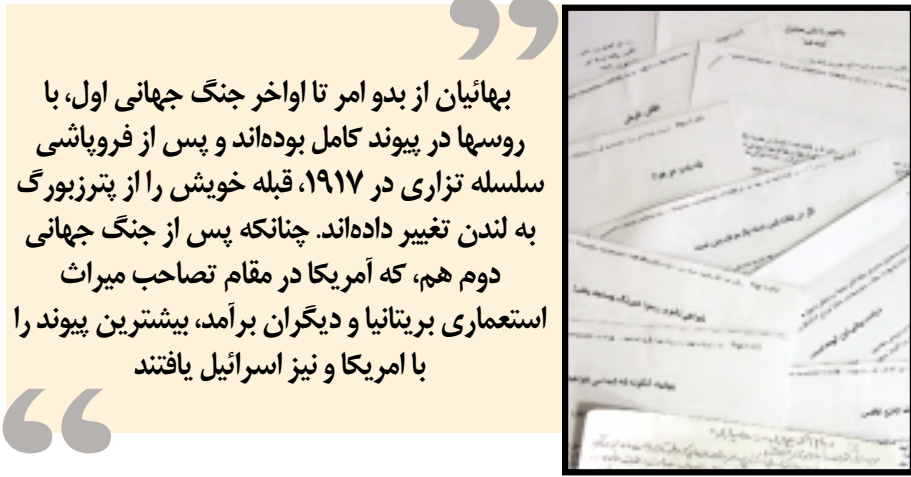
اما جالب است که همین جناب امینی، درست در همان روز انتشار ویژه‌نامه (۱۳۸۶/۶/۱۶) طی نوشته‌ای سخت هتاکانه، مقالات این ویژه‌نامه را «بی‌سر و ته» خوانده و ادعا می‌کند که: «آب دریای شور و بی‌مزه؟! این ویژه‌نامه را اگر نمی‌توان کشید، اما برای نمونه می‌توان قطره‌ای از آن را انتخاب نمود و به خواننده این نوشتار چشاندید و نشان داد که آقای... چه مقدار از انصاف دور و از روشهای تاریخ نگاری بی‌بهره است و البته می‌توان بر همین قیاس خیلی از مطالب دیگر را نیز که رفقایش بر صفحه کاغذ آورده‌اند، سنجید»<sup>۱۵</sup>.

جناب امینی، البته مقالات ایام را «دریابی شور و بی‌مزه» خوانده ( «کوسه و ریش پهن» ندیده بودیم، «شور و بی‌مزه» هم بر آن مزید شد!) که باید گفت: این دریا، شور نیست؛ تلخ است و ظاهرا تلخیش هم - اگر بر طبع لطیف! و قلم ظریف! ایشان گران نیاید - به خاطر تلخی حقیقت است!

به راستی اگر - آن گونه که برخی از همین مقالات انتقادی، به نقل از رهبران بهائیت، ادعا می‌کنند - «معاندین، منادیان امرند»<sup>۱۶</sup> و مایه رونق گرفتن بهائیت در جهان، پس این همه برآشفتگی و بدزبانی و تندوی و خشونت با منتقدان بهائیت از چه رو است؟!

**پی‌نوشت‌ها:**

۱. مقاله «بسم الله الامنع الاقدس»، مندرج در سایت های بهایی، ۲. «به نام آن که بیم از او و امید از او»، خاتم ررف، مورخ ۱۳۸۶/۶/۱۶، ارسالی به جام جم، ۳. «آیا روسها از بهائیان حمایت می‌نمودند؟»، آرزو، مورخ ۱۳۸۶/۶/۱۶، ۴. بی‌عنوان، مسعود جاویدنیا، مورخ ۱۳۸۶/۷/۱، ارسالی به جام جم، ۵. بی‌عنوان، خاتم، ژ، مورخ ۱۳۸۶/۶/۱۱، ارسالی به جام جم، ۶. بی‌عنوان، آقای الف‌میم، مورخ ۶/۲۶/۱۳۸۶، ارسالی به جام جم، ۷. «به نام آن که بیم از او است و امید از او»، خاتم ن، مورخ ۶/۱۲/۱۳۸۶، ارسالی به جام جم، ۸. «یک بام و دو هوا»، سلطان‌مندرج در سایت‌های بهایی، ۹. «شکر از سردبیر جام جم»، مورخ ۶/۱۵/۱۳۸۶، ۱۰. «ردیهای تحت ویژه‌نامه»، مقدم، مورخ ۶/۸/۱۳۸۶، مندرج در سایت های بهایی، ۱۱. ذیل «ردیهای تحت ویژه‌نامه»، مقدم، مورخ ۶/۸/۱۳۸۶، ۱۲. «حرف حساب جواب ندارد!»، سلطان، مورخ ۶/۱۲/۱۳۸۶، مندرج در سایت های بهایی، ۱۳. «معاندین، منادیان امرند»، پریسا، مورخ ۶/۱۵/۱۳۸۶، مندرج در سایت های بهایی، ۱۴. همان، ۱۵. «آیا روسها از بهائیان حمایت می‌نمودند؟»، آرزو، مورخ ۶/۱۶/۱۳۸۶، مندرج در سایت های بهایی، ۱۶. علامت تعجب از خود جناب تورج امینی، البته این «معما و چیستان» در کلام ایشان را نتوانستیم حل کنیم که مگر چند «جامعه ایرانی» داریم، که ایشان از «بی‌آزارترین» آنها یاد می‌کنند؟! ۱۷. «آقای موسی فقیه حقتی و دزدیدن تاریخ!»، مورخ ۶/۶/۱۳۸۶، مندرج در سایت های بهایی، ۱۸. همان، ۱۹. «معاندین، منادیان امرند»، پریسا، مورخ ۶/۱۵/۱۳۸۶، مندرج در سایت های بهایی



روس و انگلیس قرار داشت و متقابلا میرزا آقاخان نوری (رقیب امیرکبیر و یکی از عوامل مهم عزل و قتل وی) در عین آن که سالها تحت الحمایه انگلیس بود، با روسها نیز خالی از سر و سر نبود و لذا تزار روسیه هنگام عزلش از وی حمایت کرد (ر.ک: مقاله امیرکبیر و میرزا آقاخان نوری در ایام ۲۹). ضمنا وجود «جاسوس‌های دو سره بین‌المللی» (که گاه حتی با اطلاع کامل دو طرف ماجرا، عمل می‌کنند)، و اصطلاحات شناخته شده‌ای نظیر «کبوترهای دوبرجه» و امثال آن در عرف سیاست و اجتماع، نشان می‌دهد که می‌توان در یک زمان، با هر دو طرف سیاسی درگیر، پیوند داشت و در میدان سیاست (ماکیاولیستی) نیز - همچون طبیعت وحش - دوزیستی و ذوچایتی بود!

پی‌نوشت‌ها: ۱. «آیا روسها از بهائیان حمایت می‌نمودند؟»، آرزو، مورخ ۶/۱۶/۱۳۸۶، مندرج در سایت های بهایی، ۲. «بهائیت آن گونه که شما می‌خواهید»، بی‌نام، مندرج در سایت های بهایی، ۳. روزنامه خاطرات عین السلطنه ۲۱۳۲/۳، ۴. ر.ک: تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، ترجمه حسن معاصر، ص ۸۲۷، تلگراف ادوارد گری به سفیر بریتانیا در روسیه



به کوشش فرهاد قلی زاده

## میان‌روها و مراغه‌روها

چند وقت پیش آقای «ساعد مراغه‌ای» را دیدند که بی‌اندازه اوقاتش تلخ و عصبانی است. یکی از دوستانش علت ناراحتی او را پرسید. «ساعد مراغه‌ای» جواب داد: اگر شما هم جای من بودید ناراحت می‌شدید، با این که فاصله شهر میانه با شهر مراغه زیاد نیست و مراغه از لحاظ شهرت! بهتر از میانه است، امروز در روزنامه خواندم که بیشتر مردم ایران «میانه‌رو» هستند در صورتی که باید «مراغه‌رو» باشند، نه «میانه‌رو»!!

## زنبور و دکتر اقبال!

یک دفعه که رضا شاه برای بازدید به خراسان رفته بود، در فرمان زنبوری گردش را گزید و سخت متورم شد و بلافاصله او هیات همراه به مشهد آمدند. در مشهد، طبیبی که امور بهداشتی را زیر نظر داشت، سخت در مداوا کوشید و بسیار مورد رضایت قرار گرفت و از همانجا دستور داده شد که این پزشک به تهران منتقل شود. این طبیب، کسی نبود جز همان دکتر اقبال، که بعدها سالهای سال وزارت کرد و ریاست شرکت نفت و در واقع کل اقتصاد ایران را در اختیار داشت.

پی‌نوشت‌ها:  
۱. آسیای هفت سنگ، پاورقی، ص ۴۵۸.

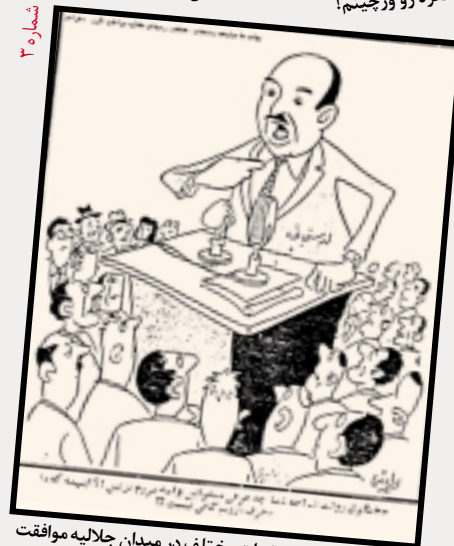
در این شماره ۴ کاریکاتور از هفته‌نامه توفیق - مربوط به آن دوران - را برگزیده‌ایم. در کاریکاتور شماره یک دو حزب فرمایشی «مردم» و «ملیون» را می‌بینیم که بر سر سفره انتخابات نشسته‌اند و مشغول بلعیدن آن هستند. طرح شماره ۲ با کنایه‌ای زیبا به تعویض کلیه یک بیمار در بیمارستان نمازی شیراز، خواهان تعویض هویدا نخست‌وزیر می‌شود. کاریکاتور شماره ۳ مخالفت رژیم با آزادی بیان را نشان می‌دهد و آخرین طرح (شماره ۴) نیز، بیهوده بودن فعالیت و شعارهای دو حزب «مردم» و «ملیون» را با این استعاره نشان می‌دهد که یک حزب می‌گوید: «دلبر جانان من، برده دل و جان من» و حزب نیز فریاد می‌زند: «برده دل و جان من، دلبر جانان من».



در بیمارستان نمازی شیراز، «کلیه» یک بیمار را عوض کردند. جرایم جراح آوردی «کلیه» شو عوض کنم؟ کاکا، نه، آوردم کلیه شو عوض کنی!!



کاکا توفیق! پس این به لقمه رم وردارین سفره رو ورچینم!



دولت با میتینگ دستجات مختلف در میدان جلالیه موافقت نکرد. (جراید) سخنگوی دولت: آخه شما چه حرفی می‌خواهین واسه مردم بزنین؟! این همه که ما حرف زدیم، کافی نیست؟



شماره ۴

## شلاق زدن به مرده

روزی یک نظامی تیره‌بخت مورد خشم تیمسار زاهدی قرار می‌گیرد و امر می‌کند او را ببندند و شلاق بزنند. در این هنگام او را پای تلفون می‌خواهند! به مباشر ضرب که صفر علیخان نامی بود، می‌گوید: «بزنید تا من برگردم» و خود می‌رود و از پای تلفون او را به تلگرافخانه برای مخابره، حضوری با نقطه‌ای می‌خواهند و او با عجله به تلگرافخانه می‌رود. از تلگرافخانه پس از یکی دو ساعت مقارن ظهر بازگشته، به خانه می‌رود و ناهار می‌خورد و می‌خواهد استراحت کند، که زنگ تلفون منزلش به صدا در می‌آید، می‌رود پای تلفون و می‌پرسد چه خبر است؟ صفر علیخان می‌گوید: - حسب الامر نظامی را شلاق می‌زنند، چه امر می‌فرمایید، باز هم بزنند یا نزنند؟! - کدام نظامی؟ - قربان، نظامی که صبح فرمودید شلاق بزنید تا من بیایم، چون تشریف نیاوردید هنوز شلاق می‌زنند؟ - حالا نظامی در چه حال است؟ - قربان او مدتی است که مرده، ما به جسدش شلاق می‌زنیم! - بس است پدر سوخته!

اسکندر دلد، رجال فکاهی، ص ۲۸.

## حیف نیست ...

[در عصر پهلوی] روزهای چهارشنبه، در مدرسه سپهسالار سابق (شهید مطهری فعلی)، در دفتر آقای احمد راد ناظر موقوفات مدرسه یک مجلس معارف گونه‌ای بود. بعضی از اعضای آن جمع عبارت بودند از: حبیب یغمایی، محیط طباطبایی، دکتر شهیدی، احمد آرام، مسعود کیهان و... وقتی منصور روی کار آمد و هنوز کابینه تعیین نشده بود، یک روز چهارشنبه صحبت آن جمع درباره اعضای کابینه خصوصاً وزیر معارف دور می‌زد و این بدان علت بود که اغلب آن جمع فرهنگی بودند و هر یک حدسی می‌زد که فلان یا بهمان کس، وزیر فرهنگ می‌شود. بحث طول کشید تا حدی که مسعود کیهان خسته شد و گفت: ول کنید بابا! بالاخره یک خری وزیر خواهد شد. حیف نیست وقتان را صرف این حرفها کنیم؟ هفته بعد روزنامه‌ها خبر تشکیل کابینه را در صفحات اول درج کردند و وزیر معارف مسعودخان کیهان بود!

پی‌نوشت‌ها:

۱. محمود مستجیر، هزار نکته، ص ۲۲۶.

### ویژه نامه تاریخ معاصر

با همکاری موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

منبع عکس‌ها: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران - کیهان ورزشی نظرات، پیشنه‌ها، خاطرات و عکس‌های تاریخی خود را به آدرس تهران - بلوار میرداماد - روزنامه جام جم و یا نشانی‌های اینترنتی زیرارسال کنید:

ayam@jamejamonline.ir  
info@iichs.org

شماره آینده ایام در تاریخ ۸۶/۹/۸

(دومین پنجشنبه آبان ماه) منتشر می‌شود.

## گنجینه

### پهلوان زنده را عشق است

فرهاد رستمی پویا

با آن اتفاقی که یاران کودتا داشتند، بره کشان دربار بود؛ داستان به آن زمانی برمی‌گردد که اولین فرزند سومین همسر شاه «پسر» شد. فوزیه «دخترزا» بود، ثریا «نازا» و فرح باعث شد که نسل شاهنشاهی در ایران منقرض نشود. ولیعهد «اس» دربار بود و قرار بود بعدها بر مردمی آس و پاس سلطنت کند. درباری که بعد از کودتای ۲۸ مرداد آبی به زیر پوستش رفته بود اینک با به دنیا آمدن ولیعهد رنگی هم به رویش می‌آمد. بگذریم که نه سلطنت ولیعهد تقدیر بود و نه سایه سلسله شاهی. چند سالی بعد سلطنت بی تبار شد...

آن روزها نوجوه‌های شعبان جعفری و غیره در جنوب شهر، فرش قرمز جلوی پای شاه می‌انداختند. تا واقعه خرداد ۴۲ دو سه سالی بیشتر فاصله نبود. خرداد ۴۲ خطها جدا شد.

پیشتر هر وقت میان دو پهلوان و یا دو دسته جنگ مغلوبه می‌شد لنگ می‌انداختند و غائله ختم به خیر می‌شد. این را حرمت لنگ می‌گفتند، اما این بار چاره کار لنگ انداختن نبود، تازه باد به زخمهای کهنه خورده بود.

بسیاری تند می‌نشستند و طرف کلاه کج می‌نهادند اما آیین سروری نمی‌دانستند.

هزار نکته باریکتر زمو اینجاست

نه هر که سر بتراشد قلندری داند

جماعتی آیین سروری را از آن بی سر آموختند.

روز واقعه خرداد ۱۳۴۲ که مصادف با محرم بود اولین چراغ را طیب روشن کرد. فرزند خود، اصغر را صدا زد، یک اسکناس یکصد تومانی به او داد تا عکسهای «آقا» را بخرد و بر علم‌ها نصب کند. کار از دست و دل از کف رفته بود. طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل رضایی در زمره کسانی بودند که برای خدا خانه می‌ساختند و برای بنده خدا نیز هم، با آن که طیب در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ با شعبان جعفری همکاسه شده بود؛ آن سال چیزی در درونش می‌سوخت، بی‌قراری در شأن مرد نبود اما آرام و قرار نداشتند.

طیب و بسیاری مردان دیگر را در زنجیر کردند و برای تحقیرشان دستبند و پابند زدند و آخر الامر به جوخه اعدام سپردند؛ چون حرمت «سید» را داشتند.

نوشته‌اند بر ایوان جنت المأوی

که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند

شعبان جعفری هر سال ۲۸ مرداد مراسم ورزش باستانی را بر آستان شاه به نمایش می‌گذاشت.

به زعم خودش یک عمر صبحها کله پاچه خورد، ظهرها چلوکیباب سلطانی و شبها خوراکش دل و جگر بود. آخر الامر هم وقتی در ۲۸ مرداد ۱۳۸۵ در ۸۵ سالگی در لس آنجلس مرد

نداشت «مزه لوطی خاکه».

به زعم خودش یک عمر صبحها کله پاچه خورد، ظهرها چلوکیباب سلطانی و شبها خوراکش دل و جگر بود. آخر الامر هم وقتی در ۲۸ مرداد ۱۳۸۵ در ۸۵ سالگی در لس آنجلس مرد

نداشت «مزه لوطی خاکه».

نوشته‌اند بر ایوان جنت المأوی که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند

شعبان جعفری هر سال ۲۸ مرداد مراسم ورزش باستانی را بر آستان شاه به نمایش می‌گذاشت.

به زعم خودش یک عمر صبحها کله پاچه خورد، ظهرها چلوکیباب سلطانی و شبها خوراکش دل و جگر بود. آخر الامر هم وقتی در ۲۸ مرداد ۱۳۸۵ در ۸۵ سالگی در لس آنجلس مرد

نداشت «مزه لوطی خاکه».